

ضرورت طرح مباحث مهدوي

موضوع موعود یا مصلح کل، نظریه و اندیشه ای نیست که در طول زمان در اذهان پدید آمده و برای تسکین دردها و ایده‌ای برای دلداری مظلومان باشد. بلکه هویت شیعه است که با توجه به آیات و روایات می‌توان در ابعاد مختلف به ضرورت آن پی برد.

يك. بعد اعتقادي

اعتقاد بنیان اصلی زندگی است؛ یعنی، آنچه را که انسان در میدان عمل انجام می‌دهد، بی‌تردید به ساختار اعتقادی او بر می‌گردد. از این رو اگر انسان دارای اعتقاد صحیح و مستحکم باشد، در صحنه عمل گرفتار لغزش و دو دلی نخواهد شد. مهمترین چیزی که به اعتقاد درست شکل می‌دهد، معرفت است.

با تحصیل معرفت می‌توان به این نتیجه رسید که؛ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تداوم بخش امامت ائمه هدی علیهم السلام می‌باشند، او واسطه فیض الهی، خاتم‌الاولیاء و مظهر رسول خدا است، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف طریق معرفت به آفریدگار است؛ چنان که در روایات، راه معرفت خدا و اوصاف او، شناخت اولیای خدا و امامان معصوم دانسته شده است. اینان مظهر اسمای الهی‌اند و شناخت درست آنان، می‌تواند طریق معرفت خدا باشد.

شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة. هر کس بمیرد و حال آنکه امام زمان خود را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است

در برخی از دعاها مأمور شده ایم تا خواهان توفیق معرفت امام باشیم:

اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني.... خدایا حجت خود را به من بشناسان، اگر حجت خود را به من شناسانی، از دینم گمراه خواهم شد

آیا با وجود این همه آثار، نباید به شناخت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف پرداخت و ابعاد وجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را بهتر شناخت؟ چگونه می‌توانیم نسبت به او شناخت صحیح و درستی نداشته باشیم؟ در حالی که آن حضرت در عصر غیبت نیز، از فیض الهی خویش، مردم را محروم نمی‌کند، و همه ما مشمول فیوضات امامت او هستیم؟

دو. بعد اجتماعی

بشر از روزی که روی زمین قرار گرفت، پیوسته در آرزوی يك زندگی اجتماعی سعادت بخش بوده است. اگر این خواسته امکان تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد وی نقش نمی‌بست؛ همان طور که اگر غذا یا آبی نبود، تشنگی و گرسنگی هم نبود... .

مهدویت، فکر و اندیشه‌ای است که آثار اجتماعی فراوانی دارد، مهمترین آنها، از بین بردن یأس و ناامیدی از پیکره اجتماع است. مهدویت؛ یعنی، امیدواری به آینده‌ای روشن و پیامی رهایی‌بخش به بشر سرخورده و ستم دیده و اینکه روزی يك مرد الهی خواهد آمد و آنچه مردم بدان امید دارند، تحقق خواهد بخشید.

يك مسلمان، باور قطعی دارد که تنها نظام اجتماعی که می‌تواند به خواسته‌های مشروع او به طور کامل پاسخ دهد و نظامی را براساس حق و عدالت شکل دهد، نظام زیبایی حکومتی اسلام است که شکل کامل آن در عصر ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تحقق خواهد یافت. این، یعنی امید، نشاط و زندگی. این اندیشه آن قدر روشن است که حتی برخی از مستشرقان (نظیر ماریبن فیلسوف آلمانی) هم بدان تصریح کرده است: از جمله مسائل اجتماعی بسیار مهم که همیشه می‌تواند (موجب امیدواری و رستگاری) باشد (همانا اعتقاد به وجود حجت عصر و انتظار ظهور او است).

بنابراین اعتقاد به وجود مقدس مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف امید را در دل‌ها زنده می‌کند. انسانی که معتقد به این اصل است، نا امید نمی‌شود، چون می‌داند يك پایان روشن حتمی وجود دارد... سعی می‌کند که خودش را به آن

برساندو از حرکت نمی‌ایستد بلکه سعی در تحقق بخشیدن آن دارد و از این‌رو در برابر سختی‌ها و ناملایمات تن به شکست نمی‌دهد. این بزرگترین ره آورد اجتماعی برای بشر در پرتو اعتقاد به مهدویت است.

سه. بعد سیاسی

تاریخ پیوسته شاهد شکست مکتب‌ها و حکومت‌های مختلف در صحنه جهانی بوده است. سالیان دراز دو ایده غالب - کاپیتالیسم نماینده اندیشه لیبرال دموکراسی غرب و کمونیسم نماینده سوسیالیسم - با سلاح‌های اتمی و ... جهان را تهدید کردند و این آشکارترین دلیل بر ناکارآمدی برنامه‌ها و ایده‌های آنها است.

این دو تفکر سالیان متمادی، افکار و اندیشه سیاسی جهان معاصر را تحت الشعاع خود قرار داده بود. ولی در طول سالیان گذشته یکی سقوط کرده و دیگری در حال سقوط است زیرا به راحتی می‌توان چالش‌های موجود در اندیشه لیبرال دموکراسی غرب را مشاهده کرد. آنچه از بحران‌های اخلاقی، معرفتی، روانی و تکنولوژی و ... در آن پدید آمد، همه نشان آن دارد که این امپراطوری، در انتظار یک شکست سنگین است.

حال تکلیف این بشر وامانده و سرگشته از ناکامی‌ها و شعارهای بی‌عمل و نظاره‌گر سراب‌ها چیست؟

بشر امروزی تشنه یک طرح و نگاه جدید در عرصه سیاسی جهان است. به واقع بشر امروز در یک عطش فوق‌العاده به سر می‌برد، و آنچه می‌تواند او را سیراب کند، فقط طرح مدینه فاضله مهدوی است.

نظریه مهدویت، یک اندیشه جهانی است و این اندیشه برای جهان و اداره آن طرح و برنامه دارد.

از این رو تنها برنامه‌ای که می‌تواند پاسخگوی بشر معاصر باشد، این اندیشه است، مهدویت در عرصه حکومت دارای اهداف بلند و ارزشی است، و حتی می‌تواند این فکر برای حکومت دینی، یک طرح راهبردی باشد.

اگر مهدویت به خوبی تبیین شود، حرکت‌های اصلاحی در سراسر جهان جان می‌گیرد، چنان که انقلاب اسلامی ایران به عنوان زمینه و بستری مناسب برای انقلاب بزرگ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شکل گرفت.

چهار. بعد تاریخی

مهدویت در راستای مسأله امامت و در امتداد نبوت و خاتمیت است، از این رو در مرحله‌ای حساس از تاریخ آغاز شده و تا امروز ادامه یافته است و تا آخرین لحظه حیات دنیوی بشر نیز باقی خواهد بود. بنابراین چگونگی امامت از امام علی علیه السلام تا ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و عکس‌العمل مسلمانان درباره امامت (بطور عام) و مهدویت (بطور خاص) و نیز حوادث تاریخی در این زمینه می‌تواند از موضوعات مهم و حساس تاریخ اسلام به شمار آید.

مسأله مهدویت در طول تاریخ مطرح بوده است، روایات شیعه و سنی مملو از بشارات پیامبر گرامی به آمدن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. موعود باوری در طول حیات تاریخی اسلام منشأ آثار فراوان بوده است.

جالب اینجا که بسیاری از حرکت‌های اصلاحی در تاریخ و عصر حاضر متأثر از اندیشه مهدویت بوده است؛ (مثل فاطمیان در مصر، مهدی سودانی در سودان و ...) حرکت اصلاحی موعود باوری آن چنان در جامعه اسلامی تأثیر شگرف گذاشت که برخی از دسیسه‌گران با استفاده ابزاری از واژه مهدی، و ادعای مهدویت عده‌ای از مردم را در جوامع اسلامی به خود مشغول کردند.

پنج. بعد فرهنگی

یکی از وظایف ما مسلمانان، زمینه‌سازی و گسترش فرهنگ مهدویت و جلوگیری از تأخیر در ظهور آن حضرت است. کار در بعد فرهنگی در عرصه مهدویت به چند محور نیاز دارد:

۱. تبیین استراتژی انتظار

استراتژی انتظار؛ یعنی کلان نگری و به کارگیری همه نیروها و توانایی‌ها برای تحقق ظهور حضرت، این امر تحقق نمی‌یابد مگر اینکه در این عرصه از هر گونه برنامه منفعلانه دوری کرده و خود را به یک برنامه فعال و پرتحرک واداشته تا با سازمان دهی همه نیروها و توان موجود به اهداف مورد نظر دست یابیم. برای تحرك لازم در این زمینه باید آینده‌نگری داشت؛ زیرا بدون تبیین روشن آینده نمی‌توان برنامه درستی تدوین کرد.

همچنین باید از تمام ظرفیت‌های موجود در جامعه استفاده کرد تا انتظار به معنای واقعی کلمه شکل بگیرد، در نتیجه راه از بیراهه شناخته شود و گرفتار انتظار منفی و ایستا نشویم.

۲. آسیب شناسی

باید تلاش کرد نقاط آسیب‌پذیر را شناخت و سعی در حلّ این آسیب‌ها داشت: به عنوان نمونه، نباید با طرح افراطی ملاقات با امام زمان علیه السلام، اساس مهدویت را در ملاقات خلاصه کرد، چرا که با عدم تحقق ملاقات، عده‌ای دچار یأس و ناامیدی می‌شوند و ... و یا به طرح یک طرفه قهر و غضب امام پرداخت.

همچنین بایستی مراقب باشیم، مفهوم انتظار، تحریف نشود و اندیشه‌های نادرست (مانند ظلم‌پذیری و ...) در جامعه حاکم نگردد.

۳. دشمن شناسی

دشمن از هر حربه‌ای استفاده می‌کند تا جلوی رشد تفکر مهدویت را در جامعه اسلامی بگیرد و یا آن را تحریف کند. با توجه به آنچه گفته شد (ثمرات مهدویت و ...)، اگر دشمن این کار را نکند باید تعجب کرد؛ زیرا ماهیت دشمنی همین است! باید کوشید با شناخت صحیح مباحث مهدویت، جلوی هر گونه تخریب و تحریف در آن را گرفت.

مادر امام زمان (عج)

منابع تاریخی، کمتر به بررسی زندگی مادران ائمه علیهم السلام و خصوصیات آن‌ها پرداخته و در مورد برخی از این بزرگواران گوشه‌هایی از حوادث را بازگو نموده‌اند. در میان مادران ائمه علیهم السلام، به دلیل حساسیت تولد حضرت مهدی علیه السلام و لزوم مخفیانه بودنش، مطالب اندک و گاهی مبهم و متناقض در مورد مادر ایشان علیهما السلام دیده می‌شود. اما محققان عرصه مهدویت، تلاش نموده‌اند تا با گردآوری این مطالب از لابه‌لای متون، تصویری مشخص از زندگانی ایشان نشان دهند.

در منابع کهن شیعی، همچون الکافی، کلینی (۳۲۹)؛ الهدایه الکبری، حسین بن حمدان (۳۳۴)؛ الغیبه، نعمانی (۳۶۰)، کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق (۳۸۱)؛ الارشاد، شیخ مفید (۴۱۳) و کتاب الغیبه (الغیبه)، طوسی (۴۶۰) و در میان منابع اهل سنت، کتاب‌هایی مانند الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ابن حزم (۴۵۶) و تاریخ الاسلام ذهبی (۷۴۸)؛ به زندگانی این بانوی بزرگوار اشاره‌ای گردیده و زمینه‌ای برای محققین معاصر به ارث گذارده‌اند.

اگر بنا بر نظر استاد جلالی حسینی، کتاب تاریخ اهل بیت علیهم السلام را از ابن ابی الثلج (۳۲۲) دانسته (ابن ابی الثلج، ۱۴۱۰: مقدمه) و همچنین تاریخ وفات حسین بن حمدان را ۳۴۴ بدانیم، نظر آقای جاسم حسین که اولین منبع در معرفی نرجس خاتون را کتاب اثبات الوصیه می‌داند. قابل نقد بوده و کتاب تاریخ اهل بیت علیهم السلام و الهدایه الکبری از اولین منابع ذکر نام ایشان است.

البته این نقد زمانی به جاسم حسین وارد است که تالیف کتاب اثبات الوصیه را به مسعودی شیعی نسبت دهیم.

در صورتی که برخی از محققان بنابر شواهدی، این کتاب را گرد آوری دو رساله مستقل نگارش شده در وصایت ائمه علیهم السلام و اثر شلمغانی و علی بن محمد بن زیاد صیمری می‌دانند و با توجه به این که صیمری از اصحاب امام هادی علیه السلام بوده؛ و شلمغانی نیز کتاب‌های معتبر خود از نظر عقیدتی را قبل از سال ۳۱۲ ه.ق نگارش نموده؛ اثبات الوصیه از منابع کهن و اولیه محسوب می‌گردد.

اگر چه تلاشی در خور تحسین از طرف محققان صورت گرفته است، بررسی جامع روایات، واکاوی مجدد متون و اشاره به منابع کهن و دسته بندی آن‌ها، تحقیقی تفصیلی و دوباره را طلب می‌کرد. لذا در این نوشتار، تلاش گردیده تا با روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع اصلی، به کاوش تمام روایات فریقین (اعم از ضعیف و معتبر) بپردازیم.

هنگام بررسی زندگانی این بانو، به داستان اسارت ایشان و رومی بودنشان اشاره‌ای نشده؛ چراکه این مطلب نیازی به واکاوی جدی داشته و خود مقاله‌ای مستقل را می‌طلبد.

نام مادر امام زمان علیه السلام در منابع کهن

بنابر گزارش‌های وارد شده در منابع مختلف، نامگذاری و اشاره به مادر امام مهدی علیه السلام و تولد موعود، سابقه‌ای بس طولانی داشته و علاوه بر اشاره امیر المومنین، علی علیه السلام. و بیان نام توسط امام و امام صادق علیهما السلام (جابر بن عبدالله انصاری نیز از فاطمه زهرا علیها السلام روایتی در معرفی نام او ذکر می‌کند. با توجه به گزارش شیخ مفید، برخی ویژگی‌های این بانو برای خلیفه دوم نیز آشنا بوده و از آن اطلاع داشته است. علی علیه السلام بنا بر درخواست خلیفه دوم ایشان را چنین معرفی نموده‌اند:

فَرَوَى عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ.... قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ قَالَ هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الشَّعْرِ يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَ يَغْلُو نُورُ وَجْهِهِ سَوَادَ شَعْرِ لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ بِأَبِي ابْنِ خَبْرَةَ الْإِمَاءِ؛

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: روزی خلیفه دوم از امیر مومنان، علی علیه السلام پرسید: در مورد صفات مهدی علیه السلام به من اطلاعاتی بده؟ علی علیه السلام فرمود: جوانی است خوش قامت، با مو و چهره‌ای زیبا. درخشندگی چهره‌اش، سیاهی موی سر و ریشش را تحت الشعاع قرار می‌دهد. پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان باد!

متون کهن شیعی و سنی، نام ایشان را با عناوین متفاوت ذکر کرده‌اند. می‌توان از کهن ترین منابع شیعی از کتاب تاریخ اهل البیت علیهم السلام، ابن ابی الثلج نام برد که از ایشان چنین یاد می‌کند:

امّ الخلف القائم علیه السلام: صقیله. و يقال: حکیمه. و يقال: نرجس، و يقال: سوسن. قال ابن همّام: حکیمه، هی عمّه ابی محمّد، و لها حدیث بولاده صاحب الزمان، و هی روت أنّ امّ الخلف اسمها نرجس؛

نام مادر امام عصر علیه السلام، صقیله است و برخی به نام حکیمه و برخی دیگر نرجس و دیگرانی سوسن خوانده‌اند. ابن همّام می‌گوید: حکیمه، عمه امام حسن عسکری بوده است که حدیث ولادت مهدی علیه السلام را نقل کرده است و حکیمه مادر مهدی علیه السلام را نرجس نامیده است.

ابن خشاب حنبلی نیز در کتاب خود سخنان مذکور را تکرار کرده؛ اما برخلاف ابن ابی الثلج، گزارش‌های خود را بر ذکر سند مبتنی نموده که بر اهمیت نقل او می‌افزاید.

او در روایتی به طریق جراح بن سفیان از امام صادق علیه السلام، نام مادر آن حضرت را صیقیل ذکر نموده و از طریق ابوبکر زراع، و در بیانی دیگر از طریق محمد بن موسی طوسی از بعض اصحاب تاریخ، نام او را حکیمه؛ و بنا بر گزارشی دیگر نام او را نرجس و سوسن بیان کرده است .

علاوه بر نام‌های مذکور برخی از کتاب‌ها از نام ریحانه و مریم دختر زید نیز برای ایشان استفاده کرده‌اند.

باید به این نکته توجه کرد که این دو نام اخیر، حداقل اعتبار را در میان نام‌ها دارند. و برخلاف بیان علامه مجلسی و شوشتری و پیروان آن‌ها؛ حسین بن حمدان، قبل از شهید اول از عنوان (مریم بنت زید) استفاده کرده است و این نظر نه تنها با کنیز بودن مادر حضرت مهدی علیه السلام سازگار نیست؛ بلکه هیچ سند و یا منبع معتبری از طرف معتقدانش ارائه نگردیده است .

در روایتی از شیخ صدوق و سخنی از حسین بن حمدان، بیان شده که آن زمان تعدد نام کنیزان مرسوم بوده و جناب نرجس علیهاالسلام نیز با توجه به ویژگی‌های متنوع، به نام‌های مختلف خوانده شده است. به عنوان نمونه ایشان را به دلیل حمل فرزندی نورانی به نام صقیل (نورانی و جلا داده شده) ، خوانده‌اند. اگرچه در کتاب المجدی فی الانساب، روایتی نقل شده است که گزارش شیخ صدوق را زیر سوال برده و اعتقاد دارد نام صقیل قبل از بارداری به حضرت نرجس علیهاالسلام اطلاق می‌شده است

اشکالی که در بیان صدوق وجود دارد، این است که هیچ فردی جز ایشان، به علت نام گذاری مادر حضرت علیهماالسلام به صقیل، گزارشی ذکر نکرده است و در سند ایشان سه اشکال اساسی وجود دارد:

الف) این گزارش به نقل از معصوم نبوده و آن را غیاث بن اسید ادعا می‌نماید؛

ب) افرادی مجهول در این روایت وجود دارند که از جمله آن‌ها شخص غیاث بن اسید می‌باشد؛

ج) این گزارش به شیخ صدوق اختصاص دارد و تنها از طریق ایشان نقل گردیده است.

از طرف دیگر، نقل المجدی نیز از این ایرادات خالی نبوده و سه اشکال گذشته بر گزارش او نیز وارد است. هرچند در گزارش او تنها یک راوی مجهول، یعنی علی بن سهل تمار، وجود دارد. و نقل ایشان از برادر امام حسن عسکری می‌باشد؛ به خلاف شیخ صدوق که علاوه بر وجود چند راوی مجهول، گوینده اصلی روایت نیز شناخته شده نیست.

علت تعدد نام مادر

سید محمد صدر، صاحب موسوعه امام مهدی علیه السلام تعدد نام را برای کنیزان امری مرسوم دانسته و مواردی چون علاقه مالک و صاحب کنیز را به یکی از کنیزکان و استفاده از نام گل‌ها برای اسم بردن او، قرار دادن نامی برای کنیز، مطابق فرهنگ مردم عرب و گاهی عربی کردن نام آن کنیز را که از ممالک غیر عرب به اسارت گرفته شده است؛ به عنوان علت بیان می‌کند.

همچنین ایشان علاوه بر دلایل مذکور، یک دلیل اختصاصی و مرجح برای مادر امام عصر علیه السلام فرموده است که آن هم، پنهان داشتن ایشان از حکومت بنی عباس و عدم حساسیت در مورد یک کنیز مشخص می‌باشد .

شاید بتوان گفت که با توجه به متون و روایات موجود از علمای شیعه، نام نرجس و سپس صقیل، مشهورترین نام برای ایشان بوده است . به گونه‌ای که علاوه بر وجود نام نرجس در روایات متعدد، در اشعاری از علمای شیعه قرن هشتم و نهم هجری نیز به ذکر شهرت این نام در میان علما اشاره گردیده و عاملی بنیاطی که خود متوفای سال ۸۷۷ ق می‌باشد، به نقل از دیگر عالم شیعی حسین بن شمس حسینی چنین آورده است:

و مولد المهدی فی شعبان خمس و خمسين و مائتان فی سرمن رأی بدار العسکری و نرجس الأم بقول الأکثر

تنها در میان عالمان شیعی، محمد بن همام بدون ارائه دلیلی ادعا نموده است که در میان نام‌های متعدد ایشان، سوسن صحیح و معتبر می‌باشد .

در منابع اهل سنت نیز برخی در لابه‌لای بیان عقاید تشیع، به ایشان اشاره‌ای کرده و برخی دیگر هنگام بیان اعتقاد خود در مورد تولد حضرت مهدی علیه السلام به ذکر نام مادر ایشان پرداخته‌اند.

منبعی کهن‌تر از الفصل ابن حزم، در بیان نام و وقایع دوران ایشان پیدا نشد؛ اما پس از ابن حزم علمای متعددی از اهل سنت به نام ایشان اشاره نموده‌اند. ابن حزم داستان تولد حضرت مهدی علیه السلام را نمی‌پذیرد؛ اما در گزارش خود بیان می‌کند که بیش‌تر شیعیان به تولد و غیبت حضرت مهدی علیه السلام قائل می‌باشند و نام مشهور در زبان شیعیان را صقیل می‌داند و در کنار این نام، از نرجس و سوسن نیز نام می‌برد.

اگر چه ابن حزم این نام‌ها را برای کنیزان متعددی فرض کرده است؛ بنابر روایاتی که ذکر شد، تمامی این نام‌ها برای مادر علیهاالسلام متصور می‌باشد.

او اختیار نام صقیل را از میان نام‌های متعدد، برای مادر حضرت علیه السلام چنین ذکر می‌کند:

«لان صقیل هذه ادعت الحمل بعد موت الحسن بن علی سیده‌ها؛ چون کنیزی به نام صقیل بعد از وفات مولایش، حسن بن علی علیه السلام، ادعای حمل نمود.»

نگاهی به زندگانی ایشان

آنچه در منابع روایی و تاریخی به جا مانده است، تصریح بر کنیز بودن ایشان نموده و تربیت این بانوی بزرگوار را در خانه حکیمه خاتون، خواهر امام عسکری علیه السلام یاد آور می‌گردد. اهل بیت علیهم السلام این مطلب را جهت انکار موعود بودن و ادعای مهدویت برخی از مدعیان، استفاده نموده‌اند. به عنوان نمونه نعمانی، چگونگی آموزش امام صادق علیه السلام در مناظره با یاران مغیره بن سعید و محمد بن عبدالله محض را که ادعای مهدویت داشت، روایت کرده که فرمودند:

«در برابر ادعای مغیره و ادعای مهدی بودن محمد بن عبدالله بن الحسن، این دلیل را اقامه کنید که مهدی موعود علیه السلام فرزند کنیز می‌باشد، در حالی که محمد بن عبدالله محض فرزند زنی آزاد است.»

ایشان پس از پذیرش امام عسکری علیه السلام، به عقد ایشان در آمد تا رسالت مادری موعود امم را به عهده گیرد. بنابر مصالح الاهی نشانه‌های بارداری ایشان کاملاً مخفیانه بوده و هیچ یک از اطرافیان نیز تا نزدیکی ولادت از این مهم مطلع نبوده است. اگر گزارش دلائل الامامه را بپذیریم، گویا ایشان خواهری داشته که در منزل امام حسن عسکری علیه السلام مدتی خدمت کرده؛ اما شب ولادت در منزل حضور نداشته است در زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، او در کنار همسر گرامی خود بوده و با درخواست امام علیه السلام، فرزند بزرگوارشان، حضرت مهدی علیه السلام را نزد ایشان برده‌اند.

ایشان پس از تولد امام عصر علیه السلام و بازگشت مادر امام حسن عسکری علیه السلام از مدینه به سوی سامرا، مورد آزار جعفر کذاب قرار گرفته و جهت حفظ فرزندش و دور کردن اذهان از جست‌وجوی کودک خود، ادعای وضع حمل کرده و به همراه کنیزی دیگر به نام ورداس، زندانی می‌شوند و به دستور معتمد خلیفه عباسی، نگهبانانی از جمله نحیر خدام خلیفه، زنان معتمد و موفق و کنیزان آن‌ها به همراه زنان ابن ابی الشوارب قاضی را به بازرسی ایشان می‌گمارند و پس از دو سال و اندی، به دلیل اثبات نشدن بارداری، مرگ عبید الله بن یحیی بن خاقان، خروج عباسیان از سامرا به سمت بغداد و حمله صاحب زنج، ایشان را آزاد می‌کنند سپس عثمان بن سعید (نائب اول)، ایشان را به سمت بغداد برده و بنابر نقل نجاشی، در خانه محمد بن حمزه بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام سکونت گزیده‌اند

نکته قابل تامل در زندگی آن بانو این است که اگر چه آن حضرت به عنوان کنیز وارد خانه اهل بیت علیهم السلام شده اند؛ با توجه به آموزش‌های حکیمه خاتون و مجالست با ایشان، به درجات والای علمی و دینی می‌رسند؛ به گونه‌ای که نه تنها نزدیک ترین کنیز به حکیمه خاتون علیهاالسلام می‌گردند. بلکه طبق نوشته برخی از منابع، در دوران غیبت

صغرا ملجا و پناهگاه شیعیان نیز بوده‌اند در مورد زمان وفات و محل وفات ایشان در منابع شیعی نکته‌ای به دست نیامد؛ اما در منابعی از اهل سنت به این گزارش تاریخی اشاره‌ای شده است که پس از حدود بیست سال از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، و در زمان سکونت ایشان در منزل فردی به نام حسن بن جعفر نوبختی، توسط معتضد عباسی در قصر محبوس شده و در زمان المقتدر عباسی در همان قصر وفات نمودند موافق با نظر شیعیان ایشان در کنار همسر گرامی‌شان دفن شده و مورد زیارت محبان اهل بیت علیهم السلام می‌باشند

تفاوت روایات در زمان وفات ایشان

شیخ صدوق روایتی از ابو علی خیزرانی نقل می‌کند که زمان وفات مادر حضرت مهدی علیه السلام را قبل از امام حسن عسکری علیه السلام ذکر نموده است

این روایت به دلیل اشکالات متعدد، مورد اطمینان علما واقع نشده است. از جمله این اشکالات، مجهول بودن ابو علی خیزرانی و کنیزش، عدم ذکر این متن در منابع روایی دیگر، تعارض با روایاتی که حیات نرجس خاتون علیها السلام را نقل نموده اند؛ می‌باشد.

به عنوان نمونه شیخ صدوق در کمال الدین روایتی نقل می‌کند که اشاره به توفیق امام مهدی علیه السلام و پیشگویی ایشان از آزار مادر خود توسط حکومت عباسی دارد. ایشان می‌فرمایند:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ الْمَنْبَلِيُّ قَالَ: جَاءَنِي أَبُو جَعْفَرٍ فَمَضَى بِي إِلَى الْعَبَّاسِيِّهِ وَ أَدْخَلَنِي حَرْبَهُ وَ أَخْرَجَ كِتَابًا فَقَرَأَهُ عَلَيَّ فَإِذَا فِيهِ شَرْحٌ جَمِيعٌ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ الدَّارَ وَ فِيهِ أَنَّ فُلَانَهُ يَعْنِي أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ تُؤَخِّدُ بِشَعْرِهَا وَ تُخْرِجُ مِنَ الدَّارِ وَ يُحَدِّرُ بِهَا إِلَى بَغْدَادَ فَتَقْعُدُ بَيْنَ يَدَيِ السُّلْطَانِ وَ أَشْيَاءَ مِمَّا يَحْدُثُ ثُمَّ قَالَ لِي أَحْفَظْ ثُمَّ مَرَّقَ الْكِتَابَ وَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَحْدُثَ مَا حَدَّثَ بِمُدَّةٍ؛

ابو علی گوید: ابو جعفر به نزد من آمد و مرا به عباسیه برد و به ویرانه‌های درآورد. آن‌گاه نامه‌ای را خارج ساخت و برایم خواند. دیدم شرح همه حوادثی است که در سرای امام علیه السلام رخ داده است و در آن چنین آمده بود: گیسوی فلان، یعنی مادر امام مهدی علیه السلام را بگیرند و از سرا بیرون کشند و به بغداد ببرند و در مقابل سلطان بنشینند و امور دیگری که واقع خواهد شد. سپس گفت: آنها را حفظ کن و نامه را پاره کرد و این مدتی پیش از وقوع آن حوادث بود.

همچنین روایاتی معتبر و مشهور در نزاع میان جعفر کذاب و مادر امام حسن عسکری علیه السلام و ادعای بار دار بودن صقیل بیان شده است که محدث بزرگی، مانند کلینی به نقل از استاد جلیل القدر خود محمد بن یحیی از أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ و شیخ صدوق از طریق پدرش، علی بن حسین بابویه از سعد بن عبدالله اشعری این واقعه تاریخی منقول از أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ بیان می‌کند و این گزارش، صراحتاً بر حیات این بانو پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دلالت دارد علاوه بر این که تا کنون هیچ یک از علما بر داستان زندانی شدن نرجس علیها السلام پس از شهادت همسرشان، خدشه وارد نکرده و آن را به صورت قول مشهور پذیرفته‌اند. نکته قابل تامل در شهرت حیات مادر امام عصر علیه السلام این است که علاوه بر نقل اهل سنت، جناب نجاشی نیز در شرح حال محمد بن علی بن حمزه که از نوادگان حضرت عباس بن علی علیه السلام می‌باشد؛ می‌گوید:

«و فی داره حصلت أم صاحب الأمر علیه السلام بعد وفاه الحسن علیه السلام؛ مادر امام عسکری علیه السلام بعد از وفات امام عسکری علیه السلام در خانه او زندگی می‌کرده است.» .

نتیجه

با مطالعه منابع متعدد که شامل روایات ضعیف و معتبر بوده است، این گزارش به دست می‌آید که نام مادر امام زمان علیها السلام نه تنها برای برخی از صحابه همچون جابر بن عبدالله انصاری، آن هم از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شناخته شده بوده؛ بلکه در منابع شیعی و سنی نیز متعدد ذکر شده و برخی از علمای اهل سنت نیز این نظر

شیعیان را پذیرفته‌اند که امام حسن عسکری علیه السلام، همسری به نام نرجس داشته و از ایشان صاحب فرزندی گردیده است.

تعدد نام ایشان نیز بنا بر مصالح و عرف آن دوره منطقی بوده و در میان گزارش‌ها به دو نام نرجس و صقیل، توجه بیشتری نموده‌اند.

همچنین ایشان در زمان امامت فرزندشان در قید حیات بوده و نقش حمایت از حضرت مهدی علیه السلام را عهده دار بوده‌اند.

نام، القاب و کنیه

مهدی

«مهدی» یکی از مشهورترین نام‌های حضرت است. امام باقر علیه السلام درباره دلیل نام گذاری آن حضرت به این اسم، می‌فرماید: قائم آل محمد (عج) را به این دلیل، مهدی می‌نامند که او، مردم را به آن دسته از اموری که برایشان پوشیده است، هدایت خواهد کرد. وی، تورات اصلی و دیگر کتاب‌های پیامبران پیشین را از مخفی گاه آنها، بیرون خواهد ساخت. حضرت صادق نیز در این باره می‌فرماید: به آن حضرت، مهدی گفته‌اند؛ زیرا او مردم را به امری که آن را گم کرده‌اند، هدایت می‌کند.

قائم

قائم، یکی از القاب حضرت مهدی (عج) است، امام رضا علیه السلام در تبیین دلیل این نام گذاری، می‌فرماید: حضرت صاحب الامر (عج) را قائم نامیده‌اند، چون او، به حق، قیام خواهد کرد. شیخ صدوق نیز در کمال الدین نقل می‌کند که «صقر بن دلف» گفت: روزی از حضرت امام محمدتقی علیه السلام پرسیدم: یابن رسول الله، چرا فرزند امام عسکری علیه السلام را قائم نامیدند؟ آن حضرت فرمودند: برای این که او، اصل امامت را پس از فراموش شدن و روی گرداندن بیشتر مردم از آن، دوباره مطرح خواهد ساخت.

منتظر

از امام جواد علیه السلام روایت شده است که حضرت مهدی (عج) را منتظر می‌نامند؛ چون دوران غیبت برای وی، بسیار طولانی خواهد بود. مخلصان امت با وجود طولانی شدن این دوره، ظهور او را انتظار خواهند کشید، ولی شک‌کنندگان، دچار تردید خواهند شد و او را انکار خواهند کرد.

همچنین آن حضرت را منتظر نیز نامیده‌اند؛ زیرا وجود مبارک امام زمان (عج) همواره در حال انتظار به سر می‌برند، تا اجازه قیام و ظهورشان از سوی خداوند متعال صادر شود. آنگاه ستم را از زمین بزدایند و آن را از عدل و داد پُر سازند.

حجت الله

در دسته‌ای از روایت‌ها و دعاها، امام عصر (عج) را حُجَّت یا حُجَّة الله نامیده‌اند. درباره دلیل این نام گذاری، نظرهای گوناگونی بیان شده است. از جمله گفته‌اند: خداوند تبارک و تعالی به وسیله آن حضرت بر بندگان، اتمام حجت می‌کند و به همه پرسش‌ها و شبهه‌های آنان پاسخ می‌دهد. به گونه‌ای که در سرپیچی از حق، برای هیچ کس، بهانه‌ای باقی نخواهد ماند. برخی نیز گفته‌اند: امام زمان (عج) حجة الله است؛ به این معنی که حکومت الهی بر همه خلایق، به دست آن حضرت تحقق خواهد یافت.

صاحب الامر

امام مهدی(عج) را صاحب الامر نیز می نامند؛ زیرا آن حضرت، رهبر و پیشوایی است که خداوند تبارک و تعالی، پیروی از ایشان را بر همه بندگان خود، واجب دانسته است. از جمله در قرآن کریم می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و پیامبرش و صاحبان امر، پیروی کنید.»

روایت معتبری در تفسیر این آیه، تصریح دارد که مراد از «اولی الامر»، امامان معصوم و خاندان پیامبر اکرم(ص) اند که نخستین آنان، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوسین آنان، حجت بن الحسن العسکری؛ امام زمان(عج) است.

خلف صالح

یکی دیگر از القاب امام زمان(عج)، خلف صالح است که این تعبیر در سخنان ائمه اطهار علیهم السلام بیشتر به چشم می خورد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: خلف صالح از فرزندان من است. مهدی این امت اوست. نامش محمد و کنیه اش، ابوالقاسم است که در آخر الزمان، قیام خواهد کرد.

مراد از خلف، جانشین است. آن حضرت را خلف صالح می گویند؛ زیرا جانشین همه انبیا و اوصیای پیشین است و همه دانش، حالت ها و ویژگی های آنان را در خود گرد آورده است. در حدیث «لوح» حضرت صدیقه طاهره(س) در این باره آمده است: آن گاه پس از امام عسکری علیه السلام این سلسله (امامت) را با پسر و خلف او کامل می کنم. او که برای جهانیان رحمت است. برای اوست کمال صفوت آدم و رفعت ادريس و آرامش نوح و بردباری ابراهیم و شدت و صلابت موسی و بهای عیسی و صبر ایوب...

بقیة الله

از جمله لقب های امام زمان(عج)، بقیة الله است. درباره نامیده شدن آن حضرت به این لقب، دیدگاه های گوناگون، مطرح شده است؛ برای مثال، گفته اند: این تعبیر، واژه ای جامع و کامل است که شخصیت و عظمت آن حضرت را بیان می کند؛ زیرا آن حضرت، وارث آدم و یادگار کسی است که ملایکه بر او سجده کردند و همه موجودات در برابر او سر تسلیم فرود آوردند.

همچنین گفته اند چون آن حضرت قیام کنند، به کعبه تکیه می دهند و نخستین آیه ای که به زبان جاری خواهند ساخت، این است: اگر مؤمن باشید، بقیة الله برای شما از هر چیز دیگر، بهتر است. آن گاه خواهد فرمود: منم بقیة الله و حجت الهی و خلیفه او برای شما. از آن پس، هرکس که به ایشان سلام کند، از عبارت السلام عليك یا بقیة الله فی ارضه استفاده می کند.

منتقم

«منتقم» از دیگر لقب های حضرت مهدی(عج) است. حضرت رسول اکرم(ص) در این باره فرمودند: از جمله اوصاف مهدی آل محمد(عج) این است که انتقام مظلومان را از ستم گران خواهد گرفت. افزون بر این، خود امام عصر(عج) به احمد بن اسحاق نوشتند: من از دشمنان خداوند، انتقام خواهم گرفت.

وارث

در بعضی دعاها و سخنان ائمه علیهم السلام، از حضرت مهدی(عج) با عنوان وارث یاد شده است. پیامبر اکرم(ص) در خطبه غدیریه می فرماید: آن حضرت، وارث علوم، کمالات، مقامات و منزلت های همه انبیا و اوصیا و پدران بزرگوارش خواهد بود. به عبارت دیگر، همه آن چه انبیا و اوصیا داشته اند، او یک جا خواهد داشت.

موعود

موعود یکی از نام های مشهور آن حضرت است که تقریباً در همه ادیان آسمانی به آن معروف است. امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه وَ مَا تُوعَدُونَ، دلیل این نام گذاری را چنین بیان می فرمایند: مقصود، قیام قائم آل محمد (ص) است که وعده ظهور او به همه پیامبران و امت های گذشته داده شده است. بنابراین، در زیارت آن حضرت آمده است: سلام بر آن مهدی که خداوند وعده داده است که به واسطه او بین همه مردم، وحدت و یکپارچگی ایجاد کند.

خاتم الاوصی

از جمله لقب های حضرت مهدی (عج)، خاتم الاوصیاست؛ زیرا آن حضرت، آخرین وصی پیامبر اکرم (ص) و آخرین امام معصومند که با ظهور خود، نظام عدل اسلامی را در سرتاسر جهان، حاکمیت خواهند بخشید. از خدمت گزار امام عسکری علیه السلام نقل شده است که وقتی به حضور حضرت مهدی (عج) رسیدم، حضرت، خود را با این تعبیرها به من معرفی کردند: منم خاتم الاوصیا که خداوند تبارک و تعالی به واسطه من، بلاها و فتنه ها را از خاندان و شیعیانم، برطرف خواهد ساخت.

داعی

در یکی از زیارت ها با تعبیر «داعی الله» از امام مهدی (عج) یاد شده است: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ. درباره دلیل این نام گذاری نقل شده است که آن حضرت از جانب خداوند متعال مأموریت دارند تا مردم را به سوی پروردگارشان فرا خوانند. ایشان در این راه، به اندازه ای تلاش خواهند کرد تا آیین الهی در سرتاسر جهان حاکمیت پیدا کند و جز دین خدا، هیچ مکتب و تفکری، ادعای جهان داری و راهنمایی بشر را نداشته باشد.

برای امام زمان (عج) بیش از سیصد لقب ذکر شده که هر یک بر بعد خاصی از شخصیت و ویژگی های اخلاقی و روحی آن حضرت دلالت دارد. از جمله آنهاست: مهدی، منصور، قائم، حجت الله، صاحب الامر، خلف صالح، بقیة الله، منتقم، موعود، خاتم الاوصیا، داعی، باسط، نائر، صاحب الزمان، ولی الله، خلیفة الرحمان، برهان، سید و منتظر.

باسط

یکی از لقب های امام زمان (عج) باسط است. باسط یعنی کسی که نعمت و برکات را گسترده می سازد. در زمان حکومت آن حضرت داد در همه جا گسترده خواهد شد. همه مخلوقات در سایه عدالت آن بزرگوار به آرامش و آسایش دست می یابند و از نعمت های الهی بهره مند خواهند شد. همچنین احکام حیات بخش اسلام در سرتاسر عالم مورد توجه قرار گرفته، زمینه تشکیل حکومت واحد جهانی بر اساس قوانین الهی فراهم خواهد آمد. زمین و آسمان برکات خود را در زمان حضرت به مردم ارزانی خواهند داشت. اساس کفر و شرک از بین می رود و همه مردم در سایه آن حضرت تسلیم آیین الهی خواهند شد و حتی درندگان نیز خوی درندگی خویش را کنار خواهند گذاشت.

تمام

هر یک از لقب های حضرت مهدی (عج) بر گوشه ای از ویژگی های شخصیت بی نظیر آن حضرت دلالت دارد. یکی از لقب های آن حضرت «تمام» است. امام مهدی (عج) را از آن جهت لقب تمام داده اند که آن حضرت در کمالات اخلاقی، سجایای انسانی، شرافت نسب و خاندان، شوکت و عظمت، رأفت و محبت و قدرت و سلطنت تام و بی عیب است و احدی از انبیا و اولیا به آن حد دست نیافته اند و توفیقی که امام زمان (عج) در اجرای احکام الهی پیدا کرده هیچ یک از پیامبران و اوصیا پیدا نکرده است. همچنین می توان گفت: آن حضرت را تمام نامیده اند چون وی متّم و کامل کننده خلافت و حکومت الهی و نیز علوم و کمالات در روی زمین است و از طریق رهنمودها و برنامه های تربیتی و اخلاقی آن حضرت است که بشر به بالاترین درجات کمال روحی و عرفانی دست خواهد یافت.

غائب

از جمله لقب هایی که برای مهدی موعود (عج) ذکر شده لقب غائب است. غائب یعنی غیرظاهر. آن گاه که ستم پیشه گان ظلمت پرست، نورانیت دوازدهمین حجت بر حق الهی را تاب نیاوردند و با یورش به منزل امام عسکری علیه

السلام در صدد بر آمدند تا منجی عالم بشریت را به قتل برسانند، خداوند متعال به قدرت و حکمت لایزال خویش، زمینه غیبت آخرین حجتش را فراهم ساخت تا با حفظ جان باقی مانده سلسله امامت و سلاله نبوت نعمت خود را بر انسان های ستمدیده کامل کند. از آن روز غیبت مصلح بزرگ بشر آغاز شد و امام دوازدهم هم از این رو به امام غائب معروف شد.

مأمول

مأمول یعنی آرزو شده و کسی که مردم به او امید بسته اند و چشم انتظار اویند. این تعبیر از جمله لقب های حضرت مهدی(عج) است. همه مردم دنیا چشم انتظار قیام آن منجی بزرگند تا با ظهور خویش ستم و تبعیض و تعدی را از سرتاسر جهان برطرف ساخته، دنیا را پر از عدل و داد سازد. لقب مأمول به این حقیقت اشاره دارد که چون همه آرزوی ظهور آن حضرت را دارند به او امام مأمول می گویند. در قسمتی از زیارت گران قدر «سلام علی آل یس» آمده است: «سلام بر تو ای امام امین. درود بر تو ای مقدم بر همه عالم که تمام مخلوقات در آرزوی تو به سر می برند.»

ناطق

یکی از لقب های معروف امام زمان(عج) لقب «ناطق» است. در زیارت عاشورا آمده است: «ان یرزقنی طلب تارکم مع امام مهدی ناطق؛ از خداوند متعال درخواست می کنم که توفیق انتقام گرفتن از دشمنان شما را به همراه امام و راهنمای ناطق روزی ام کند». لقب ناطق را رسول خدا(ص) به حضرت مهدی(عج) دادند و در حدیثی در معرفی تک تک ائمه اطهار علیهم السلام، بیان فرمودند. این لقب از آن رو به امام عصر(عج) داده شده است که ائمه قبلی بر اثر تسلط دشمنان، بسیاری از امور و اسرار را نمی توانستند بیان کنند؛ چون خطرهای فراوانی اساس اسلام را تهدید می کرد. اما حضرت مهدی(عج) وقتی ظهور کنند از چنان قدرت و عظمتی برخوردار خواهند بود که تمام طاغوت ها را سرکوب کرده، همه علوم و معارف را بدون هیچ گونه نگرانی بیان، و حکم خداوند را جاری می فرمایند.

نور آل محمد(ص)

«نور آل محمد» از لقب های حضرت مهدی(عج) است که ریشه قرآنی دارد. توضیح آنکه هرچند نام امام زمان(عج) در قرآن کریم ذکر نشده است ولی در روایات مربوط به تفسیر آیات، در موارد متعدد برخی از آیات به اعمال و ویژگی های آن حضرت تفسیر یا تأویل یا تطبیق شده است؛ به عنوان مثال آیاتی چون والله متّم نوره (خدا نور خودش را کامل خواهد ساخت) یا اشرفت الارض بنور ربّها (زمین به نور پروردگارش روشن می گردد) (و یهدی الله بنوره من یشاء) (خداوند هرکس را که بخواهد با نور خودش هدایت می کند) به ولایت حضرت قائم(عج) و ظهور و ارشادات آن حضرت تفسیر شده است.

ولادت و زندگی مهدی موعود(عج)، از رخدادهای مهم است و ریشه در باور دینی مسلمانان دارد. اعتقاد به تولد، حیات طولانی، ظهور و امامت آن حضرت، مسأله ای است اساسی که نقش سرنوشت ساز و جهت بخشی را به زندگی و رفتار دین باوران، بویژه شیعیان داده است. احادیث فراوانی از پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) از طریق سنی و شیعه رسیده که بیانگر ویژگیهای شخصی امام زمان(عج) است: از خاندان رسالت، از فرزندان فاطمه(ع)، نهمین فرزند امام حسین(ع)، دوازدهمین پیشوای شیعیان و...

گزارشگران تاریخ نیز، چه آنان که پیش از ولادت وی می زیسته اند و چه آنان که در زمان ولادت و پس از آن بوده اند، از این ولادت پر برکت خبر داده اند و برخی از آنان که توفیق دیدار و مشاهده مهدی(عج) را داشته اند از شمایل و اوصاف آن امام سخن گفته اند.

با وجود این شواهد و قراین، که در درستی آنها تردیدی نیست، هنوز درباره زندگی و شخص آن حضرت، مسایل و مطالبی مطرح است که بحث و بررسی بیشتر و دقیق تری را می طلبد.

چگونگی ولادت

حضرت مهدی(عج)، ولادت استثنایی داشته و این برای بسیاری سؤال انگیز بوده و هست.

از این روی، ترسیم و تصویر و شرح مقدمات ولادت و برخورد مخالفان و دشمنان اهل بیت(ع)، در برابر این پدیده، ضرور می نماید. جریان امامت پیشوایان معصوم(ع)، پس از رسول خدا(ص) فراز و فرودهای گوناگونی پیدا کرد. امامان(ع)، با حفظ استراتژی کلی و خطوط اساسی امامت، در رابطه با حفظ مکتب و ارزشهای آن، تاکتیکها و روشهای گونه گونی را در برابر ستم پیشگان، در پیش گرفتند.

این فراز و نشیبها، تا زمان امامت علی بن موسی الرضا(ع)، استمرار داشت و امامان اهل بیت، هر یک به تناسب زمان و مکان و ارزیابی شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی، موضعی خاص انتخاب می کردند.

پس از امام رضا(ع)، جریان امامت شکل دیگری یافت.

امام جواد، و امام هادی و امام حسن عسگری(ع)، در برابر دستگاه حاکم و خلفای عباسی موضعی یگانه برگزیدند.

از آن جا که این بزرگواران، زیر نظر مستقیم و مراقبت شدید خلیفه وقت، در حصر و حبس به سر می بردند، حرکتها، هدایتها و رهبریهای آنان محدود شد و فرصت هرگونه حرکت سیاسی، از آنان سلب گردید.

این محاصره و سخت گیری، نسبت به امامان سه گانه، از تزویج دختر خلیفه به امام جواد(ع) آغاز شد^۳ و با فراخوانی امام هادی(ع) و فرزندش امام حسن(ع) به مرکز خلافت (سامراء) و سکونت دادن آنان در محله (عسکر) ادامه یافت. ۴

گزارشهای جاسوسان خلیفه از مدینه به وی رسید که امام هادی(ع) محور و ملجأ شیعیان و دوستداران اهل بیت گردیده است. اگر این مرز و بوم را می خواهی اقدام کن.

متوکل عباسی، پیامی به والی مدینه نوشت و افرادی را برای آوردن امام، به سامراء گسیل داشت.

به این اقدام هم بسنده نکرد، پس از اقامت امام در سامراء، گاه و بی گاه مأموران خود را به خانه امام می فرستاد. بارها و بارها آن حضرت را به پیش خلیفه بردند، و مورد آزار و اذیت قرار دادند.

روز به روز، حلقه محاصره تنگ تر می شد. و ملاقات شیعیان با امام دشوارتر. البته علت اصلی این سخت گیریها، از ناحیه حکومت، بیم از انقلاب و شورش مردم علیه آنان و جلوگیری از رسیدن وجوه شرعی و اموال به امام(ع) و مسائلی از این دست بود.

پس از امام هادی(ع) و در زمان امامت امام حسن(ع)، این فشارها به اوج رسید و دشمن، با تمام توان و تلاش، در برابر آن حضرت موضع گرفت و ارتباط شیعیان با امام(ع) را به پایین ترین حد رساند. آزار و شکنجه و زندانهای مکرر آن حضرت، گویای این حقیقت است، بویژه این که دشمن احساس کرده بود آنچه را که از آن نگران است، در شرف تکوین و وقوع قرار گرفته از این روی، می کوشید تا واقعه را پیش از وقوع آن علاج کند.

تولد مهدی موعود(عج)، به عنوان دوازدهمین پیشوای شیعیان، با نشانه هایی چون: نهمین فرزند امام حسین(ع)، چهارمین فرزند امام رضا(ع) و... مشهور شده بود و مسلمانان حتی حاکمان، آن را بارها از زبان راویان و محدثان شنیده بودند و می دانستند که تولد این نوزاد با این ویژگیها، از این خانواده، بویژه خانواده امام حسن عسکری(ع) بیرون نیست و روزی فرزندی از آن خانواده به دنیا خواهد آمد که حکومت عدل و داد بر پا خواهد کرد و ضمن فرمانروایی بر شرق و غرب، بنیاد ظلم را بر خواهد انداخت.

از این روی بر فشارها و سخت گیری های خود نسبت به امام حسن عسکری(ع)، می افزودند، مگر بتوانند با نابودی ایشان از تولد مهدی(عج) و تداوم امامت جلو بگیرند؟ اما برخلاف برنامه ریزیها و پیشگیریهای دقیق و پی در پی آنان، مقدمات ولادت امام زمان(عج) آماده شد و توطئه های دشمنان، راه به جایی نبرد.

امام هادی(ع)، در زمان حیات خویش می دانست که آخرین حجت خدا در زمین از نسل اوست. از این روی در مسأله ازدواج فرزند برومند خود، حسن بن علی اهتمام تام داشت و برای روییدن و رشد آن شجره طیّبه، به دنبال سرزمینی طیب و طاهر می گشت.

داستان ازدواج امام حسن(ع) به دو گونه روایت شده است، لکن آنچه با قرائن و روند طبیعی مسأله سازگارتر می آید آن است که: خواهر امام هادی(ع)، حکیمه خاتون، کنیزان فراوان داشت. امام هادی(ع) یکی از آنان را به نام (نرجس)، که از آغاز زیر نظر وی فرائض و معارف دینی را به درستی فرا گرفته بود، به نامزدی فرزندش در آورد و با مقدماتی که در کتابهای تاریخی آمده است، به عقد ازدواج امام حسن(ع) در آورد.

مدتی از این ازدواج مبارک گذشت دوستان و شیعیان در انتظار ولادت آخرین ستاره امامت، روز شماری می کردند و نگران آینده بودند.

امام حسن(ع) ، گه گاه، نوید مولودش را به یاران می داد: (... سیرزقنی الله ولداً بمنّه ولطفه)۸.

به زودی خداوند به من فرزندی خواهد داد و لطف و عنایتش را شامل من خواهد کرد.

با تلاوت مکرر آیه شریفه: (یریدون لیطفنوا نورالله بأفواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون)

به یاران امید و بشارت می داد که هیچ نقشه و مکرری نمی تواند جلو این قدرت و حکمت خداوندی را بگیرد و روزی این وعده به تحقق می رسد.

از آن سو، دشمن نیز، آنچه در توان داشت به کار گرفت، تا این وعده بزرگ الهی، تحقق نیابد: قابله های فراوانی در خانواده های منسوب به امام حسن(ع)، بویژه در منزل امام(ع) گمارد، امام را بارها به زندان افکند، مأمورانی را گمارد که اگر فرزند پسری در خانه امام دیدند، نابودش کنند و...

اما بر خلاف این تلاشها، نرجس خاتون حامل نور امامت شد و جز امام حسن(ع) و افراد خاصی از وابستگان و شیعیان آن حضرت، از این امر، آگاه نشدند

تقدیر الهی بر تدبیر شیطانی ستمگران پیروز شد و در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ. ق. آن مولود مسعود، قدم به عرصه وجود نهاد و نوید امامت مستضعفان و حاکمیت صالحان را داد.

امام حسن(ع) که آرزوی خود را بر آورده دید، فرمود: (زعت الظلمة اّهم یقتلونی لیقطعوا هذا النسل فکیف رأوا قدرة الله ۱۳) ستمگران بر این پندار بودند که مرا بکشند، تا نسل امامت منقطع گردد، اما از قدرت خداوند غافل بودند.

بدین ترتیب، در آن شرایط رعب و وحشت و در آن فضای اختناق و حاکمیت خلفای جور، دوازدهمین ستاره فروزان امامت و ولایت طلوع کرد و با تولدش، غروب و افول ستمگران و حاکمیت ستمدیدگان را اعلام کرد. ۱۴

یاد آوری دو نکته:

۱. ولادت پنهانی

معمولاً کسی که دارای فرزند می شود، خویشان، دوستان و همسایگان از آن آگاه می شوند، بویژه اگر شخص دارای موقعیت اجتماعی باشد، این مسأله از کسی پوشیده نمی ماند. چگونه می توان تصور کرد که برای امام حسن(ع) نوزادی به دنیا بیاید و مخالفان، با آن همه دقت و حساسیت و گماردن جاسوسهای فراوان در منزل امام و وابستگان آن حضرت، از تولد نوزاد آگاه نگردند.

آیا این مسأله عادی و طبیعی بود، یا اعجاز و خرق عادت؟

پاسخ: امام حسن(ع)، از پیش گویبها آگاه بود و اهمیت و عظمت آن مولود را نیز به درستی می دانست و از حساسیت دشمنان درباره تولد این نوزاد، غافل نبود و اوضاع سیاسی و شرایط اجتماعی را کاملاً می شناخت، از این روی، به گونه ای، مقدمات و پیش زمینه های ولادت فرزندش را فراهم ساخت که نه تنها دشمنان، بلکه بسیاری از دوستان هم از این امر آگاه نشدند. بنابراین، می توان گفت: تدبیر و کیاست و حزم و دور اندیشی امام حسن(ع) ایجاب می کرد تا آن حضرت به گونه ای این مأموریت را به انجام رساند که دشمنان در هدفهای شوم خود، ناکام بمانند و چنین هم شد.

به همین جهت، شیخ طوسی، ولادت پنهانی امام زمان(ع) را امری عادی و معمولی دانسته و می نویسد:

(این نخستین و آخرین حادثه نبوده است و در طول تاریخ بشری، نمونه های فراوان داشته است. ۱۵).

اشاره دارد، به: ولادت پنهانی ابراهیم(ع)، به دور از چشم نمرودیان ۱۶ و ولادت پنهانی موسی(ع) به دور از چشم فرعونیان.

۲. مکان تولد و نگهداری

در این باره، چند احتمال وجود دارد:

الف. در سامرا به دنیا آمد و تا آخر عمر پدر بزرگوارش، در آن جا زیست.

ب. در سامرا متولد شد و پیش از درگذشت پدر، به مکه فرستاده شد.

ج. در سامرا قدم به عرصه وجود نهاد و برای حفاظت و رشد، او را به مدینه بردند.

د. در مدینه زاده شد و در همان جا ادامه حیات داد.

برای هر یک از این احتمالات شواهد و قرائنی است که به نقد و بررسی آنها می پردازیم.

دلایل احتمال اول

۱. برای احتمال اول، دسته ای از روایات را که بیانگر تبریک و تهنیت شیعیان، بر امام حسن(ع) است، شاهد آورده اند، از جمله: ابوالفضل الحسین بن الحسن العلوی گوید:

(دخلت علی ابی محمد(ع) بسرّ من رأی فهنأته بسیدنا صاحب الزمان علیه السلام لما ولد).

در سامرا، به منزل امام حسن(ع) رفته و ولادت سرورمان، صاحب الزمان(ع) را به وی تبریک گفتیم.

این گونه روایات، می‌رساند: گروهی از شیعیان سامرا که از تولد فرزند امام حسن(ع) با خبر شده‌اند، برای عرض تبریک، به خدمت ایشان رسیده‌اند.

به نظر ما، این گونه روایات، دلالتی ندارند بر این که مهدی(ع)، در منزل امام (ع) به دنیا آمده، یاخیر، زیرا امکان دارد، در محل دیگری به دنیا آمده و خبر ولادت وی، به اصحاب و یاران خاص رسیده است و آنان برای تبریک، به منزل امام(ع) در سامرا رفته‌اند.

۲. روایاتی که به عبارات گوناگون، از زبان حکیمه خاتون، نقل شده است، از جمله: دعوت امام حسن(ع)، از ایشان در شب ولادت مهدی(ع)، برای کمک به ترجس خاتون و مشاهده وی، امام زمان(ع) را به هنگام ولادت و پس از آن، در سامرا

به این دسته از روایات هم نمی‌توان اعتماد کرد، زیرا، در برابر این دسته از روایات، روایت دیگری است که تعارض دارد با آنها. نقل کرده‌اند:

(شخصی پس از وفات امام حسن(ع) در مدینه به خدمت حکیمه خاتون می‌رسد و از ایشان می‌پرسد: امام پس از امام حسن(ع) کیست؟

ایشان پاسخ می‌دهد: زمین خالی از حجت نیست و فرزند امام حسن(ع) جانشین اوست. راوی می‌پرسد: که شما فرزند ایشان را دیده‌اید یا شنیده‌اید. می‌گوید: شنیده‌ام)

اصولاً، روایاتی که از طریق حکیمه در این باره رسیده است، اضطراب دارند و روشن نیستند. و نمی‌توان بر آنها برای اثبات این احتمال، استدلال کرد.

۳. روایاتی که بیانگر دیدن امام زمان، توسط گروهی از اصحاب، در منزل امام حسن عسکری(ع) است.

* امام، در پاسخ آنان که درخواست دیدن جانشین وی را دارند، می‌فرماید:

(... هذا امامكم من بعدی و خلیفتی علیکم، اطیعوه و لاتتفرقوا من بعدی فتهلكوا فی ادیانکم، أما إنکم لاترونه بعد یومکم هذا. قالوا: فخرجنا من عنده فما مضت الا ایام قلائل حتی مضی ابو محمد(ع).)

پس از من، این پسر، امام شماست و خلیفه من است در میان شما. امر او را اطاعت کنید از گرد رهبری او پراکنده نشوید که هلاک می‌گردید و دینتان تباه می‌شود. این را هم بدانید که شما او را پس از امروز، نخواهید دید.

آن جمع گفتند: از نزد امام بیرون آمدیم، و روزی چند نگذشت تا اینکه امام حسن(ع) درگذشت.

*از این قبیل است ملاقات احمد بن اسحاق و سعد با امام حسن(ع).

احمد بن اسحاق می‌گوید: برای آن حضرت مقداری وجوه شرعی از طرف مردم بردم. در پایان خواستم پرسشهایی مطرح کنم. امام حسن (ع) فرمود:

(... والمسائل التي اردت ان تسأله فاسأل قرّة عینی و اوماً الی الغلام فسأل سعد الغلام المسائل، وردّ علیہ بأحسن اجوبة، ثم قال مولانا الحسن بن علی الی الصلاة مع الغلام وجعلنا نختلف بعد ذلك الی منزل مولانا(ع) فلا نری الغلام بین یدیه.)

پرسشهایی که داری از نور چشم من (اشاره فرمود به مهدی(ع)) بپرس. سعد آنچه خواست پرسید و آن پسر، با بهترین شیوه پاسخ داد. سپس امام یازدهم فرمود: نماز را با وی بخوانید. از آن پس به خانه امام رفت و آمد داشتیم، لکن آن حضرت را ندیدیم.

* مردی از شیعیان از اهل فارس می گوید:

(به سامرا رفتم. جلو منزل امام حسن(ع) رسیدم، بدون این که اذن بطلبم، امام(ع) مرا به داخل خانه فرا خواند. هنگامی که وارد شدم و بر وی سلام کردم از افرادی احوال پرسی کرد.

سپس فرمود: بنشین و پرسید به چه انگیزه ای به این جا آمدی؟

عرض کردم: برای خدمت به شما.

فرمود: در خانه ما باش.

از آن روز به بعد، با سایر خدمتگزاران در خدمت امام(ع) بودم. گاهی مسئولیت بازار و خرید اجناس و لوازم، به عهده من بود. مدتی گذشت که با افراد، انس گرفتم. روزی از روزها، بر امام حسن(ع) وارد شدم و ایشان در اتاق مردان بودند. صدایی شنیدم که به من فرمود: سرجایت بایست. ایستادم. ناگهان کنیزی را دیدم که چیزی خدمت امام(ع) آورد و روی آن پوشیده بود.

امام(ع) مرا به نزدیک فرا خواند، به خدمتش رفتم. سپس آن کنیز را صدا زد و او برگشت. به او فرمود: روپوش را کنار بزن و او چنین کرد. پسر بچه ای را دیدم زیبا صورت گندمگون و...

آن گاه فرمود: هذا صاحبکم. سپس دستور داد، وی را بردند و دیگر آن مولود را ندیدم تا امام یازدهم از دنیا رفت. (۲۳)

در این نمونه از روایات چند نکته است:

۱. اشخاصی که حضرت را در خانه امام یازدهم دیده اند، بیش از یکمرتبه دیدار نداشته اند و در رفت و آمدهای بعدی، آن حضرت را ندیده اند. احتمال دارد که امام حسن(ع)، برای اتمام حجت و این که بعد از ایشان، حضرت مهدی(ع) امام شیعیان است، دستور داده آن حضرت را به سامرا بیاورند و سپس به محلی که در آن زندگی می کرد و نگهداری می شد، برگردانند.

۲. اگر امام مهدی(ع) در سامرا می زیست و اصحاب مورد وثوق هم رفت و آمد داشتند، چه مانعی داشت که آن حضرت را بار دیگر ببینند و اطمینان بیشتری بیابند.

۳. در روایت اولی آمده است که آن چهل نفر گفتند چند روزی از ملاقات ما با امام زمان(ع) نگذشت که امام حسن(ع) در گذشت. معلوم می شود آن ملاقات در آخر عمر امام یازدهم صورت گرفته است و این، منافات ندارد که در هنگام ولادت و یا بعد از آن، در سامرا نمی زیسته و اواخر عمر امام حسن(ع)، برای تحویل امور امامت و خلافت و نیز اتمام حجت، به سامرا آمده باشد.

دلایل احتمال دوم

برخی بر این باورند که حضرت مهدی(ع)، مدتی پس از ولادت، از سامرا هجرت کرد، و تا رحلت پدر بزرگوارشان در مکه مکرمه زندگی می کرد.

مسعودی در اثبات الوصیه، از حمیری و او از احمدبن اسحاق نقل می کند که گفت:

(دخلت على ابى محمد(ع) فقال لى: ما كان حالكم فيما كان الناس فيه من الشك والأرتياب؟ قلت يا سیدی لما ورد الكتاب بخبر سيدنا ومولده لم يبق لنا رجل ولا امرأة ولا غلام بلغ الفهم إلا قال بالحق, فقال اما علمتم ان الأرض لاتخلو من حجة الله ثم امر ابو محمد(ع) والدته بالحج فى سنة تسع وخمسين ومائین وعرفها مايناله فى سنة الستين, واحضر الصحاب(ع) فأوصى اليه وسلم الأسم الأعظم والمواريث والسلاح اليه وخرجت ام ابى محمد مع الصحاب جميعاً الى مكة و...)

بر امام حسن عسکری(ع) وارد شدم.

فرمود: چگونه اید در مسأله ای که مردم در آن تردید دارند؟

گفتم سرور من! وقتی خبر ولادت سید و مولای ما, به ما رسید مرد و زن و کوچک و بزرگ ما, آن را پذیرفتند.

امام فرمود: آیامی دانید که زمین از حجت خدا هرگز خالی نمی ماند. پس از این, امام حسن(ع) در سال ۲۵۹ امام مهدی(ع) را همراه با مادر خود [مادر امام حسن] به سوی مکه و حج فرستاد و سفارشهای لازم را کرد و امور مربوط به امامت را به وی واگذاشت و به مادرش از حوادث سال آینده [سال ۲۶۰] خبر داد.

از این روایت چند نکته به دست می آید:

۱. خبر ولادت حضرت مهدی(ع), به بسیاری از شیعیان داده شده بود و آنان به وسیله نامه و یا افراد مطمئن, از این مسأله خبردار شده بودند.

۲. شیعیان درباره تولد حضرت مهدی(ع) در حیرت و تردید بودند و بسیاری به واسطه همین مسأله دچار لغزش و انحراف شدند.

۳. مدتی پس از ولادت, امام مهدی(ع) در سامرا بوده است.

۴. امام مهدی(ع) برابر این نقل, چهارسالگی و یک سال پیش از درگذشت پدر بزرگوارشان, شهر سامرا را ترک کرده و سفارشها و اسرار امامت را در همان زمان از پدر دریافت کرده و از آن پس, امام حسن(ع) را ملاقات نکرده است.

۵. آن حضرت, به همراهی جدّه خود, به سوی مکه رفته اند و در آن وادی امن, رحل اقامت افکنده اند.

مؤید این احتمال, روایاتی است که مکان ومسکن حضرت مهدی(ع) را (ذی طوی), محلی در نزدیکی مکه, دانسته اند.

دلایل احتمال سوم و چهارم

حضرت مهدی(ع) یا در سامرا به دنیا آمد و به مدینه فرستاده شد و یا در مدینه به دنیا قدم نهاد و در همانجا ماندگار شد.

بر این دو احتمال, می توان روایات و گزارشات تاریخی اقامه کرد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

ابی هاشم جعفری می گوید:

(قلت لأبى محمد(ع) جلالتك تمنعنى من مسألتك فتأذن لى ان أسألك؟ فقال: سل. قلت: يا سیدی هل لك ولد؟ فقال نعم, فقلت فان حدث بك حدث فأین أسأل عنه؟ قال: بالمدينة.)

به امام حسن عسکری(ع) عرض کردم: پرسشی دارم, ولی بزرگواری شما مانع پرسیدن من است. اجازه می دهید آن را مطرح سازم؟ امام(ع) فرمود: بپرس. گفتم: سرورم, آیا شما را فرزندی هست؟ فرمود: آری. گفتم: اگر پیش آمدی شد کجا می توان او را یافت؟

فرمود: مدینه.

ظاهر این صحیح آن است که در زمان حیات امام حسن(ع)، مهدی(عج) به دنیا آمده و در سامرا نبوده است. ابی هاشم هم از کسانی نبوده است که امام(ع) از او تقیه کند. این که امام(ع) فرمود: در مدینه است، به این معنی نیست که بعد از درگذشت من سراغ او را در مدینه بگیرید؛ زیرا سؤال کننده می دانست که زمین خالی از حجت نیست و وجود حجت بعد از امام یازدهم ضروری است، امام(ع) هم در جواب فرمود: آن حجت، در مدینه نگهداری می شود و نگران آینده نباشید. شاید این اشکال به ذهن بیاید که از کلمه (المدینه) نمی توان فهمید که همان مدینه رسول الله (ص) است که پیش از آن، یثرب نام داشت، بلکه هر شهری را شامل می شود. در نتیجه، با وجود این احتمال، استدلال به روایت ناتمام خواهد بود؟

پاسخ: گرچه بعضی از بزرگان نیز این احتمال را داده اند، ولی برخی دیگر، مدینه را به همان مدینه منوره معنی کرده اند. مؤیدات دیگری هم از روایات بر این احتمال می توان اقامه کرد.

علامه مجلسی می نویسد:

(قال بالمدینه ای الطیبة المعروفة او لعله علم انه یدرکه او خبراً منه فی المدینه، وقیل اللام للعهد والمراد بها سر من رأی یعنی آن سفر اوّه من اهل سر من رأی یعرفونه فسلهم عنه)

مقصود امام(ع) از مدینه، همان مدینه طیبه است. شاید امام(ع) می دانست که شخص سؤال کننده، مهدی(ع) و یا خبر او را در مدینه خواهد یافت.

برخی گفته اند: الف و لام کلمه (المدینه) برای عهد است و مقصود سامراست. به این معنی که سفیران و نمایندگان خاص حضرت حجت(ع) که در سامرا هستند، او را می شناسند. از آنان راجع به فرزند من، بپرس.

علامه مجلسی، در آغاز نظر خود را نسبت به این روایت، به صراحت اعلام می دارد و مدینه را به همان مدینه معروف و مشهور تفسیر می کند و قول دیگر را با تعبیر (قیل) می آورد که حکایت از آن دارد که مورد تأیید وی نیست.

مؤید این احتمال (که مدینه همان مدینه طیبه باشد) روایتی است که از امام جواد(ع) رسیده.

راوی می گوید از ایشان پرسیدم:

(... من الخلف بعدک؟ فقال: ابنی علی و ابنا علی، ثم أطرق ملياً، ثم رفع رأسه، ثم قال: انها ستكون حيرة، قلت: فاذا كان ذلك فالی أين؟ فسكت، ثم قال: لا این - حتی قالها ثلاثاً فأعدت علیه، فقال: الی المدینه، فقلت: ای المدن؟ فقال: مدینتنا هذه و هل مدینة غیرها.)

جانشین شما کیست؟

امام(ع) فرمود: فرزندان علی و فرزند او [حسن بن علی]

سپس چند لحظه ای ساکت شد و بعد فرمود: به زودی شما دچار حیرت خواهید شد.

گفتم: در این دوران حیرت چه کنیم و کجا برویم؟ امام(ع) ساکت شد، سپس سه مرتبه فرمود: جایی نیست.

باز از ایشان پرسیدم.

در پایان فرمود: مدینه.

گفتم کدام مدینه؟

فرمود همین مدینه [طیبه] و آیا غیر از این مدینه ای هست؟

قرائن و شواهد تاریخی آن زمان نیز، این احتمال را تأیید می کند.

نمونه زیر، بیانگر آن است که شیعیان، امام مهدی را در مدینه طیبه می جستند. محمد بن حسن (۲۳۶-۳۱۶) از کسانی است که برای تحقیق و بررسی مسأله غیبت به مدینه رسول رفت. در این باره نوشته اند:

(وكان من محله في الشيعة انه كان الوافد عنهم الى المدينة عند وقوع الغيبة سنة ستين ومائتين وأقام بها سنة، وعاد وقد ظهر له من امر صاحب عليه السلام ما احتاج اليه).

محمد بن حسن، در میان شیعیان، موقعیت ویژه ای داشت. در سال ۲۶۰ هجری به عنوان تحقیق و بررسی مسأله غیبت امام مهدی (ع) وارد مدینه شد و یک سال در آن جا، بماند و سپس برگشت و آنچه درباره امام زمان (ع) بدان نیاز بود، بر وی، روشن شد [و شیعیان را در جریان قرار داد].

در این نقل تاریخی، هیچ اشاره ای به سامرا نشده، معلوم می شود که در نزد گروهی از شیعیان آن زمان، مسلم بوده است که امام (ع) در مدینه زندگی می کند، یا از آن جهت که حضرت در آن جا به دنیا آمده و بزرگ شده است، و یا این که پس از ولادت در سامرا، به مدینه آورده شده، تا از دست مأموران خونخوار خلیفه در امان باشد.

اگر قرار بر این بود که حضرت حجت (ع) از دست توطئه گران و مخالفان در امان بماند و به گونه طبیعی دوران کودکی و رشد خود را پشت سر بگذارد، بهترین جا برای این دوران، مدینه بوده است؛ زیرا هم از مرکز خلافت (سامراء) به دور بوده و هم خانواده بنی هاشم، در مدینه از پایگاه و موقعیت ویژه ای برخوردار بودند و می توانستند از این مولود مسعود، به بهترین وجه محافظت کنند، تا از گزند حوادث و آفات مصون بماند. و این، با اصل این که آن حضرت (خفی الولادة والمنشأ) است نیز، سازگاری دارد.

از سوی دیگر، حضور حضرت در سامرا، به گونه عادی و معمولی، با توجه به کنترل شدید دشمن نسبت به خانه امام (ع)، غیر ممکن بوده و لزومی هم ندارد که همه چیز را با اصل معجزه و کرامت حل کنیم. پذیرفتن این نکته که امام (ع) در مدینه متولد شده و یا دست کم، پس از ولادت، به آن جا انتقال یافته و در آن جا دوران رشد و کودکی را پشت سر نهاده، با اصول امنیتی، بیشتر سازگار است.

از وفات امام حسن (ع) تا پایان غیبت صغری

بره دوم زندگی امام عصر (ع)، از زمانی شروع شد که سایه پدر را از دست داد و خود عهده دار منصب امامت گردید.

این دوران، که می توان آن را دوران حیرت و محنت ۳۰ شیعیان نامید، بر دوستداران اهل بیت (ع) بسیار سخت گذشت و آنان، آزمون سرنوشت سازی را پشت سر گذاشتند. از یک سو، فرقه ها و نحله های گوناگونی پیدا شدند که در رابطه با امامت، افکار و اندیشه های متضادی داشتند و مردم را به شبهه و تردید می انداختند و شیعیان، به دنبال ملجأ و مرجعی می گشتند ۳۱، تا بتوانند در این عرصه خطرناک، در پناه او بمانند و از افکار اندیشه خود به دفاع برخیزند.

این مسأله، به اندازه ای شدت یافته بود که مسعودی می نویسد:

(مردم، پس از امام حسن (ع) بیست طایفه شدند و هریک، بر باور و عقیده ای بودند.)

از سوی دیگر، دشمن احساس کرده بود که امام یازدهم (ع) فرزندی دارد، از این روی در صدد دستگیری و نابودی وی برآمده بود.

مجموعه این حوادث، فضای حیرت و سرگردانی را دو چندان می ساخت و به فرموده امام رضا(ع):

(... و لابد من فتنه صماء صيلم يسقط فيها كل وليجة و بطانة وذلك بعد فقدان الشيعة الثالث من ولدى.)

بعد از درگذشت سومین فرزندم [امام حسن] فتنه فرا گیر و طاقت فرسایی فرا می رسد که بسیاری از خوبان و نخبگان در آن فرو می افتند.

در این برهه از زندگانی مهدی موعود(ع)، مسائل و حوادثی پیش آمد که جای بحث و بررسی دارد:

۱. امامت در خردسالی:

از آنچه تاکنون آوردیم، روشن شد که امام یازدهم(ع) از آغاز ولادت مهدی(ع) دو وظیفه اساسی و حساس را عهده دار شد و از انجام آن نیز به درستی به در آمد.

* حمایت و حفاظت از امام زمان(ع) در برابر حکومت خون آشام عباسی.

* اثبات وجود امام و اعلام امامت او به عنوان امام دوازدهم.

حفظ این دو موقف بزرگ، با توجه به سلطه دستگاه جبار عباسی، بسیار دشوار بود. امام حسن(ع) با تدبیر و تعهدی که داشت، مهدی(ع) را از هرگونه خطر و حادثه ای مصون نگاهداشت و در فرصتهای مناسب، به یاران و دوستان ویژه و مطمئن، امامت و جانشینی او را اعلام کرد.

پرسشی که در این جا مطرح می شود آن است که چگونه مهدی(ع) در پنج سالگی به امامت رسید و عهده دار این مسؤولیت خطیر و بزرگ گردید. آیا این مسأله جنبه استثنائی داشت، یا امری بود معمولی و عادی؟

در باور ما شیعیان، امامت در سنین کم، محذوری ندارد و نمونه های دیگری نیز داشته است.

قرآن مجید، به عنوان محکم ترین سند معارف دینی، از افرادی نام می برد که در خردسالی دارای حکمت و نبوت شدند. این نشانگر آن است که در میراث پیام آوران الهی، مسأله پیشوایی در کودکی پدیده نوظهور نبوده و نیست:

(يا يحيى خذا الكتاب بقوة وآتيناہ الحکم صیباً)

ای یحیی! کتاب را به نیرومندی بگیر و در کودکی به او دانایی عطا کردیم.

درباره نبوت حضرت عیسی(ع) می فرماید:

(فأشارت إليه قالوا كيف تكلم من كان في المهد صیباً. قال انى عبدالله أتانى الكتاب وجعلنى نبياً) ۳۵.

به فرزند اشاره کردند، پس گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم.

کودک گفت: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است.

بنابراین، مسأله امامت در سنّ کودکی، نخستین بار نبوده است که مورد اعتراض واقع شده بلکه پیش از امام زمان، در بین انبیا نمونه های فراوان داشته و نیز امامان قبل از حضرت: امام جواد و امام هادی(ع) هم در خردسالی عهده دار امامت شده بودند.

۲. نماز بر پیکر پدر:

امام حسن(ع) در آستانه ارتحال قرار گرفت. چند روزی کسالت شدید پیدا کرد. خلیفه از این امر آگاه شد. و به دستور وی، گروهی از سران دولت و گروهی از پزشکان، به منزل امام یازدهم رفتند، تا ضمن مداوای حضرت و کسب وجهه عمومی، اوضاع و شرایط را زیر نظر بگیرند و رفت و آمدها را به کنترل در بیاورند اگر صحنه مشکوکی در رابطه با جانشینی و امامت پس از امام حسن(ع) دیدند، آن را گزارش کنند.

تا این که در تاریخ هشتم ربیع الثانی، سال ۲۶۰ هـ. ق. امام حسن(ع) در شهر سامرا، چشم از گیتی فرو بست و به جوار حق شتافت.

شیخ مفید می نویسد:

(فلما ذاع خبر وفاته صارت سرّ من رأى ضجة واحدة عطلت الأسواق وركب بنو هاشم والقواد وسائر الناس الى جنازة فكانت سرّ من رأى يومئذ شبيهاً بالقيامة فلما فرغوا من تهيئته بعث السلطان الى ابي عيسى ابن المتوكل يأمره بالصلاة عليه.)

زمانی که خبر وفات امام حسن(ع) پخش گردید، سامرا غرق در عزا شد، بازارها تعطیل گردید، بنی هاشم و مأموران دولت و سایر مردم به سوی خانه امام حرکت کردند. در آن روز، گویی قیامتی بر پا شد... هنگامی که مقدمات غسل و تشییع تمام شد، حاکم عباسی به فرزند متوکل [ابو عیسی] دستور داد بر جنازه امام یازدهم نماز بگذارد.

نقل دیگر آن است که پس از درگذشت امام حسن(ع) و غسل و کفن وی، جعفر(برادر امام) در کنار جنازه حاضر شد، تا بروی نماز بگذارد، ناگهان کودکی از لابه لای جمعیت به جلو آمد و جعفر را از کنار پیکر پدر کنار زد و خود بروی نماز گزارد. ۳۸۵.

در این جا دو نکته در خور بحث و بررسی است:

۱. آیا غسل دادن، کفن کردن و نماز گزاردن بر پیکر امام معصوم، با دیگر افراد فرق دارد؟

۲. بر فرض این که امام مهدی(ع) بر جنازه پدر بزرگوارش، نماز گزارده باشد، چگونه می توان تصور کرد که با وجود مراقبان و جاسوسان خلیفه و کنترل اوضاع، ایشان دستگیر نشد و به آسانی در میان جمعیت ظاهر گردید؟

غسل دادن، کفن کردن و نماز گزاردن بر میت مسلمان، واجب کفایی است و همه مسلمانان وظیفه دارند که به این امور اقدام کنند. سزاوارتر به این امر، خویشان میت هستند و به نظر بسیاری از فقها، اجازه آنان نیز در این مسأله شرط است

نسبت به امامان معصوم(ع) روایاتی داریم که: امام معصوم را جز امام معصوم، نباید غسل دهد (وطبعاً نباید نماز بگذارد) در این زمینه کلینی در کافی سه حدیث از امام رضا(ع) نقل کرده که حاصل آنها عبارت است از:

(الأمم لا یغسله الا الامام)

یا امام صادق می فرماید:

(... فیما اوصانی به ابی(ع) ان قال: یا بنی اذا انامت فلا یغسلنی احد غیرک، فان الامام لا یغسله الا امام.)

از سفارشهای پدرم [امام باقر(ع)] این بود که فرمود: فرزندم! هنگامی که من از دنیا رفتم، جز تو کسی مرا غسل ندهد؛ زیرا امام را جز امام غسل نمی دهد.

آنچه در این مسأله به ذهن می آید آن است که: آیا این روایات، در پایه ای هستند که اصلی کلی و اعتقادی را به وجود آورند که بتوان به همه امامان معصوم(ع) گسترش داد و آن را پذیرفت، یا خیر؟

به نظر ما، در این مسأله اشکالاتی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. سه روایتی که کلینی از امام رضا(ع) نقل کرده است، قابل اعتماد نیستند؛ زیرا در سلسله سند هر سه حدیث، معلی بن محمد بصری قرار دارد که به نظر رجالیون، (مضطرب الحدیث والمذهب) ۴۲ است؛ از این روی، نمی شود به روایات وی اطمینان پیدا کرد. به همین خاطر، علامه مجلسی، هر سه حدیث را ضعیف دانسته است. ۴۳

۲. مضمون کلی این روایات، ناسازگاری دارد، با آنچه برای شماری از امامان معصوم(ع) در رابطه با غسل دادن و کفن کردن و نمازگزاردن بر جنازه شریف آنان، رخ داده است.

* امام حسین(ع) در کربلا به شهادت رسید و امام چهارم(ع) را به اسارت بردند و نبود که بر جنازه پدر نماز بگزارد.

* امام رضا(ع) در طوس به شهادت رسید و امام جواد(ع) در مدینه زندگی می کرد و نبود که آن عزیز را غسل دهد و کفن کند و بر جنازه اش نماز بگزارد.

* امام موسی کاظم(ع) در بغداد شهید شد و امام رضا(ع) در مدینه بود و نبود که پیکر آن عزیز را غسل دهد و کفن کند و بر آن نماز بگزارد.

در این موارد از لحاظ ظاهری حضور امام بعدی و غسل دادن و نماز گزاردن بر پیکر امام پیشین، امکان عادی نداشته است.

۳. نکته دیگر آن است که معمولاً خلفای بنی امیه و بنی عباس در برخی از مقاطع تاریخ سلطه همه جانبه داشتند و بر تمام مسائل و حوادث، تسلط خود را گسترده بودند، از آن جمله نمازگزاردن بر جنازه، بویژه جنازه کسانی که دارای موقعیت اجتماعی بودند و از شخصیت‌های مذهبی، علمی، سیاسی و... به شمار می آمدند، خود یا نمایندگان آنان نماز می گزاردند. امامان معصوم(ع) نیز اصراری بر مقاومت در برابر آنان نداشتند و به قانون و سنت اجتماعی پایبند بودند. بنابراین هنگامی که امام حسن مجتبی(ع) از دنیا رفت، سعید بن العاص، که امیر و والی مدینه بود، برای نماز بر امام حسن(ع) آماده شد. امام حسین(ع) نیز حضور داشت و به وی فرمود:

(تقدم فلو لا السنة لما قدمتمک.)

جلو بایست، اگر سنت و روش خلفا این نبود تو را پیش نمی انداختم.

یا فرمود:

(تقدم فلولا ان الأئمة تقدم ما قدمناک.)

جلو بایست که اگر چنان نبود که امرا و پیشوایان در نماز می بایست جلو باشند تو را پیش نمی انداختم.

عبارات فوق، حکایت از آن دارد که امام حسین(ع) بر خلاف میل باطنی، والی مدینه را برای نماز گزاردن بر پیکر برادر، پیش انداخت.

درباره نماز گزاردن مروان بن حکم، والی مدینه، بر جنازه ام کلثوم، در زمان امام حسین(ع) نیز نوشته اند که آن حضرت به مروان فرمود:

(لولا السنّة ما ترکته یصلی علیها)

اگر رعایت قانون و سنت اجتماعی نبود، نمی گذاشتم او بر پیکر ام کثلوم نماز بگزارد.

* بر جنازه امام کاظم(ع) سندی بن شاهک نماز گزارد.

* امام رضا(ع) را به دستور مأمون غسل دادند و او بر جنازه آن حضرت نماز گزارد.

* واثق بالله بر پیکر امام جواد(ع) نماز گزارد.

* ابو عیسی، فرزند متوکل، عهده دار نماز بر پیکر امام حسن عسکری شد.

این موارد نشانگر این است که آن چنان نبوده است که غسل بر پیکر امام معصوم و نماز گزاردن بر آن را حتماً باید امام معصوم بر عهده گیرد، بلکه همان گونه که ملاحظه کردید، مواردی بر خلاف آن نقل شده است.

البته اگر از ناحیه حکومت، فشار نبود، و آنان مانعی ایجاد نمی کردند و سنتهای اجتماعی اجازه می داد، امام معصوم (ع) را جز امام معصوم غسل نمی داد و بر معصوم، جز معصوم نماز نمی گزارد.

شاید مقصود از روایات فوق هم همین باشد.

۴ . آخرین نکته، آن است که در روایات و کتابهای تاریخی، مواردی آمده: گروهی که معصوم نبوده اند، عهده دار تجهیز و نماز بر بدن امام معصوم شده اند، از جمله: نماز گزاردن بر امام حسین(ع) و دفن آن حضرت و دیگر شهدای کربلا، از سوی قبیله بنی اسد.

یا نقل شده: امام موسی بن جعفر(ع)، در آخرین لحظه های عمر شریف، به سندی بن شاهک می فرماید: که یکی از دوستان و موالیان ایشان را (که اهل مدینه بوده و در خانه عباس بن محمد در بغداد می زیسته است) حاضر کند تا امر غسل و کفن وی را به عهده بگیرد.

می افزاید:

(انا اهل بیت، مهور نساننا وحج ضرورتنا واکفان موتانا من طاهر اموالنا، و عندی کفن، و اریدان یتولی غُسلی و جهازی مولای فلان)

ما خانواده ای هستیم که: مهر زنان و پول حج و کفن مردگان ما از مالهای پاک خودمان است. من کفنی آماده دارم و دوست دارم که غسل و تجهیز مرا فلانی، که از یکی از دوستان ماست، انجام دهد.

راوی می افزاید: چنین هم شد.

از این سخن، استفاده می شود که امام (ع) غسل و سایر مسائل مربوط به میت را منوط به حضور معصوم بعدی ندانسته و این گویای آن است که دیگران هم می توانند آن امور را انجام دهند.

بدین سان می یابیم که با بررسی سند و دلالت روایات مربوط به غسل امام معصوم به وسیله امام معصوم و در نظر گرفتن قرائن و شواهد تاریخی که بدان اشاره کردیم، در حدی نیستند که مبنای اعتقادی غیر قابل تغییری را به وجود آورند. از این روی، کلیت این سخن را، که امام معصوم را جز امام معصوم غسل نمی دهد و یا جز او بر وی نماز نمی گزارد، نمی توان پذیرفت.

از آنچه گفتیم روشن شد، سخن کسانی که اصرار می ورزند بر این که ثابت کنند بر پیکر امام حسن(ع) فرزند شان امام مهدی(ع) نماز گزارده، مبتنی بر مسأله ای ست که تحقیق و تتبع، خلاف آن را ثابت می کند و یا دست کم کلیت آن را نفی می کند.

به گونه ای هم می شود بین دو دیدگاه جمع کرد. (یعنی دیدگاه آنان که می گویند: امام مهدی(ع) بر جنازه امام حسن نماز گزارد و دیدگاه آنان که می گویند: ابو عیسی نماز گزارد) که بگوییم دو نماز بر جنازه امام حسن عسکری گزارده شده: در جمع و آشکارا و در خلوت و نهانی.

و این نکته را می توان از این روایت استفاده کرد که راوی می گوید:

(... فلما صرنا فی الدار اذا نحن بالحسن بن علی(ع) علی نعشه مکفناً فنقدم جعفر بن علی لیصلی علی اخیه، فلما هم بالتکبیر خرج صبی... فحبذ برداء جعفر بن علی وقال: تأخر یاعمّ فانا احق بالصلاة علی ابی فتأخر جعفر و قد اربد وجهه واصفر...)

[ابوالأدیان] می گوید: هنگامی که به خانه امام حسن(ع) رسیدیم وی را در حالی دیدیم که کفن شده بود. برادرش جعفر جلو افتاد تا بر جنازه امام نماز بخواند. هنوز تکبیر را نگفته بود که کودکی بیرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را از جنازه کنار زد و فرمود: ای عمو کنار بایست که من از تو برای نماز گزاردن بر پدرم شایسته ترم.

جعفر نیز در حالی که رنگ از چهره اش پریده بود، کنار رفت.

از این روایت استفاده می شود نمازی که امام مهدی(ع) بر بدن امام حسن(ع) خوانده در خانه امام و در میان افراد خاص برگزار شده و نماز ابو عیسی، در میان جمع و نماز رسمی بوده است.

از این جا روشن می شود که اگر بپذیریم، امام مهدی(ع) بر پیکر پدر بزرگوارش نماز گزارده و دستگیر نشده، به این جهت بوده که این حضور به گونه ای انجام گرفته که جز خویشان و یاران و دوستان خاص، کس دیگری در آن جمع حضور نداشته است. امام زمان(ع) در میان این عده ظاهر شده و مراسم نماز انجام گرفته و ایشان صحنه را ترک کرده است.

این مسأله، جنبه عادی و معمولی داشته، نه اعجاز و غیر عادی.

البته این، در فرضی است که اصل حضور امام را در سامرا، به هنگام در گذشت امام حسن(ع)، بپذیریم و اثبات کنیم، اما اگر این مسأله را نتوانستیم به اثبات برسانیم و یا دست کم در ادله آن احتمال خلاف دادیم، نیازی به این مباحث نیست.

آغاز غیبت و داستان سرداب؟

پس از در گذشت و یا شهادت امام حسن(ع)، مأموران خلیفه عباسی حرکت گسترده ای را آغاز کردند و به جست و جوی فرزند و جانشین آن حضرت پرداختند ۵۴. در هر جا که احتمال وجود امام زمان(ع) را می دادند، حضور می یافتند. هدف آنان از هجوم به منزل امام حسن(ع) و اذیت و آزار بنی هاشم، دستگیری و قتل فرزند امام حسن(ع) بود. این پیگیری خطری بزرگ برای آینده امامت بود، که با قدرت و حکمت پروردگار مهدی(ع) از نظرها پنهان گردید و از خطرها به دور ماند.

در آغاز غیبت، میان علما و دانشمندان اختلاف است. سه نظر در آن وجود دارد:

۱. گروهی مانند شیخ مفید(ره) آغاز غیبت صغرا را از هنگام ولادت حضرت مهدی(ع) به شمار آورده اند ۵۵؛ زیرا از همان سالهای آغازین ولادت، آن حضرت غیبت نسبی داشت و شماری اندک از یاران، وی را مشاهده کردند.

بنابراین نظر، دوره غیبت صغرا تقریباً ۷۴ سال می شود، یعنی از آغاز ولادت، تا پایان سفارت آخرین سفیر حضرت.

۲. برخی بر آنند که غیبت صغرا، از سال ۲۶۰ هـ. ق. یعنی سال درگذشت امام حسن(ع) آغاز شد و این مدت، تا شروع غیبت کبرا، دوران آمادگی شیعیان و انس آنان به جدایی از امام زمان(ع) نام گرفت. این دوران تقریباً هفتاد ساله، غیبت همه جانبه نبود. سفیرانی رابط بین امام و مردم بودند و مردم با واسطه، پرسشهای دینی و دنیایی خود را از آن حضرت دریافت می کردند.

۳. گروهی آغاز غیبت امام(ع) را از زمانی می دانند که مأموران خلیفه به منزل حضرت در سامرا، هجوم آوردند، تا وی را دستگیر کنند و آن حضرت در آن هنگام، در سرداب و همان جا، از دیده ها پنهان شد و تاکنون، در آن جا، بدون آب و غذا زندگی می کند و روزی از آن جا ظهور خواهد کرد.

این داستان چنان شهرت یافته که وی را (صاحب سرداب) لقب داده اند

در پاسخ این سخنان باید گفت: در منابع شیعی و کتابهای امامیه، هیچ نامی از (سرداب) نیست. نویسندگان اهل سنت در نوشته های خود بر این نظر اصرار می ورزند و متأسفانه این مسأله دستاویز حمله نا آگاهانه برخی از آنان به تشیع گردیده است ۵۷. پنداشته اند که شیعیان در میانه سرداب، امام خود را می جویند و ظهورش را از آن نقطه انتظار می کشند؛ از این روی، تهمت‌هایی به شیعه زده اند و زحمت مراجعه به منابع شیعی را در این زمینه به خود نداده اند.

البته داستان حمله مأموران معتضد عباسی به منزل امام(ع) و برخورد آنان با آب فراوان و دیدن فردی که در گوشه ای نشسته و عبادت می کند و سپس هجوم به طرف وی و ناکام شدن آنان از دستگیری وی، در برخی از منابع شیعی آمده است، اما در این نقل، بر فرض صحت سند و دلالت آن: اولاً، از (سرداب) نامی برده نشده است ثانیاً، حمله دیگری که از ناحیه معتضد صورت گرفته خلاف آن چیزی را که اهل سنت می گویند، ثابت می کند زیرا بنا بر این نقل، امام(ع) آن محل را ترک کرد و از پیش چشم مأموران گریخت و در نتیجه، در سرداب نیست.

منشأ خرده گیریهای نا آگاهانه برخی به شیعه، در این زمینه، آن است که شیعیان به بخشی از حرم عسکریین در سامرا، یعنی (سرداب) احترام و توجه خاصی دارند و آن را زیارت می کنند. خاطره های امامان خویش را گرامی می دارند و آن مکان را مورد عنایت قرار می دهند. و این نه به خاطر آن است که امام زمان(ع) در این جا مسکن گزیده است و زندگی می کند، بلکه از آن جهت که زمانی مرکز عبادت و سکونت چند تن از امامان راستین تشیع بوده است.

گذشته از این، بر اساس احادیث فراوانی که در منابع شیعی وجود دارد، شیعیان بر این باورند که امام زمان(ع) در میان مردم در رفت و آمد است و در مراسم حج و مانند آن شرکت می جوید و مانند یوسف که برادرانش را می شناخت و آنان وی را نمی شناختند، دوستان خویش را می شناسد و... بنا بر این، داستان غیبت حضرت مهدی(ع) در سرداب سامرا و زندگی کردن حضرت در آن مکان، بهتان و دروغی بیش نیست و هیچ یک از بزرگان شیعه، چنین باوری نداشته و ندارند.

دوره غیبت کبرا

سومین بخش از زندگی امام زمان را دوران غیبت کبرا تشکیل می دهد. پس از آن که شیعه با مسأله غیبت امام عصر(ع) مأنوس شد و زمینه غیبت دراز مدت فراهم آمد، امام(ع) از نظرها ناپدید شد و دوران فراغ ظاهری شیعیان از امام(ع) آغاز گشت. ابتدای این بخش از زندگی حضرت، با فوت آخرین سفیر از سفرای چهارگانه حضرت شروع شد و پایان آن راکسی جز پروردگار آگاه نیست.

در این قسمت از زندگی حضرت مهدی(ع) نیز، نکاتی است که به آن اشاره می کنیم: از آن جا که تجربه طولانی امامت در پیش روی بود و بیم آن می رفت که حضور عادی امام در میان مردم، به شهادت وی بانجامد و در نتیجه امامت و رهبری، که رمز تحرک و حیات شیعه است، در اهدافش ناکام بماند، این غیبت طولانی آغاز شد، تا امام زمان(ع) به عنوان محور و مصدر اول باقی بماند و روزی به رهبری او، دین حق، جهان گستر و فراگیر گردد. به این علت و

علتهای دیگری که در فلسفه غیبت نهفته است، حجت خدا در پشت پرده غیبت قرار گرفت و خورشید گونه از پس ابرها، نور افشانی خواهد کرد.

راز طول عمر

پرسشی که از دیر باز در این باره مطرح بوده و ذهنها را به خود مشغول داشته است و در این زمان نیز گاهی رخ می نماید، این است که راز عمر طولانی آن حضرت چیست؟ آیا این امر در راستای قوانین طبیعی عالم است، یا جنبه غیبی و اعجازی دارد؟

آیا امکان دارد از نظر ظاهری، فردی در این عالم، عمری طولانی را سپری کند و شاداب و با طراوت باقی بماند؟ اصولاً چه می شد اگر امام زمان(ع) در ظرف زمانی ظهورش به دنیا می آمد و در همان زمان، سیاست خود را به انجام می رسانید.

برای رسیدن به پاسخ این پرسش، توجه به چند اصل کلی لازم است:

۱. طول عمر، از شاخه های مسأله عمومی تری به نام (حیات) است. حقیقت و ماهیت حیات، هنوز بر بشر مجهول است و شاید بشر، هیچ گاه هم از این راز سر در نیاورد. بشری که این اندازه ناتوان است و موضوع حیات را درست نمی شناسد و از ویژگیهای آن، آگاهی کامل و همه جانبه ندارد، چگونه می خواهد مسأله طول عمر و استبعاد آن را مطرح سازد و به دیده تردید به آن بنگرد؟

۲. اگر پیری را عارض بر حیات بدانیم و یا آن را قانونی طبیعی بشناسیم که بر بافت و اندام موجودات زنده، از درون، عامل نیستی را نهفته دارد و به مرور زمان، موجود زنده را خواه ناخواه، به مرحله فرسودگی و مرگ می رساند، باز معنایش آن نیست که این پدیده، قابل انعطاف پذیری و در نتیجه تأخیر نباشد. بر همین اساس، دانش بشری، گامهای مؤثری درباره درمان پیری برداشته و هنوز هم بر این مهم پای می فشرد و رشته های تخصصی برای این مسأله به وجود آورده است.

در اواخر قرن نوزدهم، بر اثر پیشرفتهای علمی، امید به زندگی طولانی تر رونق بیشتری یافت و شاید در آینده نه چندان دور، این رؤیای شیرین به واقعیت بپیوندد.

در مجموع، دانش بشری در زمینه عقب انداختن پیری، موفقیتهای چشمگیری به دست آورده و از رابطه تغذیه و پیری تجربه های جدیدی کشف کرده و ارتباط تنگاتنگی بین اسرار تغذیه در مقابله با پیری و فرسودگی ارائه داده است.

در پرتو آنچه اشارت شد، می توان گفت: درباره عمر طولانی مهدی موعود(ع) هیچ گونه شگفتی باقی نمی ماند و امکان علمی و نظری آن، جای تردید ندارد او، با دانش خدادادی، بر اسرار خوراکیها، آگاهی دارد و بعدی ندارد که با استفاده از روشهای طبیعی و علمی، بتواند مدتی دراز در این دنیا بماند و آثار فرسودگی و پیری، در وی پدیدار نگردد.

۳. اصولاً، وجود استثناها در هرامری، از جمله امور طبیعی این عالم، مسأله ای ست روشن و انکار ناپذیر. گیاهان، درختان، جاندارانی که در دامن طبیعت پرورده می شوند و از سابقه کهن و زیستی طولانی برخوردارند، کم نیستند. چه استبعادی دارد که در عالم انسانی هم، برای نگهداری یک انسان و حجت خدا، به عنوان ذخیره و پشتوانه اجرای عدالت و نفی و طرد ظلم و ظالمان، قائل به استثنا شویم و او را موجودی فراتر از عوامل طبیعی و اسباب و علل ظاهری بدانیم که قوانین طبیعت، در برابرش انعطاف پذیری دارند و او بر آنها تفوق و برتری. این امری است ممکن، گرچه عادی و معمولی نباشد. به گفته علامه طباطبائی:

(نوع زندگی امام غائب را به طریق خرق عادت [می توان پذیرفت]. البته خرق عادت، غیر از محال است و از راه علم، هرگز نمی توان خرق عادت را نفی کرد. زیرا هرگز نمی توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می کنند، تنها همانها هستند که مآنها رادیده ایم و می شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم یا آثار و اعمال

آنها را ندیده ایم، یا نفهمیده ایم، وجود ندارد؛ از این روی، ممکن است در فردی و یا افرادی از بشر، اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی، هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تأمین نماید.)

۴. از دیدگاه تاریخی، معمرین و دراز عمران فراوانی با نام و نشان بوده اند که هر یک چند برابر افراد معمولی زمان خویش، زیسته اند. روشن ترین و در عین حال، مستندترین آن، حضرت نوح(ع) است. قرآن تصریح می کند که ۹۵۰ سال فقط پیامبر بوده است و حتماً عمر وی بیش از این بوده است. داستان خضر پیامبر نیز، مصداقی دیگر از این اصل کلی است.

با توجه به این نمونه هاست که می توان برخورداری حجت خدا را از عمری طولانی پذیرفت و دلیل امکان آن را وجود انسانهای دراز عمر در تاریخ دانست که تا هزاران سال گفته شده است.

۵. از همه اینها گذشته، اگر از زاویه ایمان به غیب، به این پدیده بنگریم، پاسخ همه اعتراضها و اشکالها داده می شود و نیازی به فلسفه بافی و ارائه شواهد دیگر نیست.

تأثیرگذاری علل و عوامل طبیعی، به دست خداوند است: (لامؤثر فی الوجود إلا الله).

و اوست که اگر بخواهد شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد، چگونه از حفاظت وجود نازنین حجت خدا و ذخیره عالم آفرینش ناتوان است.

به گفته شیخ طوسی:

(بر اساس آیه شریفه: (یمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الكتاب) هر آنی که مصلحت در تأخیر، تا زمان دیگر باشد، تداوم عمر آن حضرت، ضرورت می یابد و این امر، تا آخرین زمان لازم، ادامه دارد و راز و رمز آن، به دست کسی است که مفاتیح غیب و ام الكتاب در نزد اوست.)

پروردگاری که درباره حضرت یونس پیامبر، به هنگامی که در شکم ماهی قرار داشت، می فرماید:

(ولولا انه كان من المسبحین للبت فی بطنه الی یوم یبعثون).

پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.

می تواند بر اساس قدرت و مشیت مطلقه اش، مقدمات و عوامل زنده ماندن امام زمان(ع) را در این عالم آماده سازد و او را تا روز معین و معلومی نگه دارد. بر اساس این اصل، طول عمر امام عصر(ع)، در باور مسلمانان جنبه اعجاز دارد. و قانون معجزه، حاکم بر قوانین طبیعی در این عالم است و نمونه های فراوان دارد:

* دریا برای موسی شکافته می شود.

* آتش بر ابراهیم سرد و سلامت می گردد.

* در مورد حضرت عیسی، کار بر رومیان مشتبه می گردد و می پندارند که وی را دستگیر کردند که چنان نبوده است.

* پیامبر اسلام(ص) از میان حلقه محاصره قریشیان که ساعتها در کمین او بوده اند، بیرون می رود.

هر یک از این موارد و نمونه های دیگر، نشانگر تعطیل شدن یکی از قانونهای طبیعی است که به قدرت و لطف خداوند رخ داده است. پاسداری از حجت خدا در مدتی طولانی نیز، از مصداق همین اصل کلی و باور ایمانی است.

بنابراین طول عمر آن حضرت استبعادی ندارد و با دلایل طبیعی و مادی و غیبی و معنوی قابل پذیرش و اثبات است.

وضعیت شیعه در عصر غیبت صغری

الف: وضعیت فکری

در عصر غیبت صغری از نظر پایگاه فکری، شیعه در وضعیت بهتری قرار داشت. شیعیان توانستند در این دوره علمای بزرگی در رشته های مختلف فکری و علمی اسلامی، به جهان اسلام تحویل دهند. چرا که شیعیان با غیبت امام مهدی - عجل الله تعالی فرجه - مواجه شدند و دریافتند که بیش از دوره های گذشته به حفظ و حراست از میراث فرهنگی و روایات پیامبر - صلی الله علیه و آله - و اهل بیت آن حضرت نیازمندند. به همین جهت در این دوره ۷۰ ساله «غیبت صغری» کتاب های پرارزشی را به نگارش درآوردند. در این عصر، «قم» و «کوفه» دو مرکز مهم علم و حدیث شیعی بود. عالمان بزرگ شیعی؛ مانند اشعری ها، حمیری ها، ابن بابویه ها، فرات بن ابراهیم و احمد بن محمد خالد برقی، در این دو شهر، دانش اندختند و کتاب های با ارزش گوناگونی نوشتند. اینک به طور مختصر به بیان برخی از نویسندگان شیعی این دوره، و کتاب های آنان می پردازیم:

۱. ابی القاسم، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی (از اعلام غیبت صغری) نویسنده کتاب «تفسیر فرات».
۲. محمد بن مسعود بن عیاشی تمیمی کوفی سمرقندی (از علمای اواخر قرن سوم هجری) نویسنده کتاب «تفسیر عیاشی».
۳. محمد بن یعقوب کلینی، متوفای سال (۳۲۹ هـ) نویسنده کتاب هایی؛ همانند «اصول کافی»، «فروع کافی»، «روضه کافی» و چند اثر دیگر.
۴. ابو علی، محمد بن ابی بکر همام (۲۵۸ - ۳۳۲ یا ۳۳۶ هـ) نویسنده کتاب هایی؛ همانند «الانوار فی تاریخ الأئمه - علیهم السلام -»، «التمحیص فی بیان موجبات تمحیث ذنوب المؤمنین» و ...
۵. احمد بن واضح یعقوبی، متوفای (۲۸۴ هـ) نویسنده کتاب تاریخ، مشهور به «تاریخ یعقوبی».
۶. محمد بن حسن بن فروخ صفار، متوفای (۲۹۰ هـ) نویسنده کتاب «بصائر الدرجات».
۷. احمد بن محمد بن خالد برقی، متوفای (۲۷۴ یا ۲۸۰ هـ) نویسنده کتاب «المحاسن».
۸. علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، پدر شیخ صدوق (۲۶۰ - ۳۲۸ هـ). ابن ندیم می نویسد: فرزندش «ابی جعفر، محمد بن علی» می گوید پدرش حدود ۲۰۰ کتاب نوشته است. «نجاشی» در «الفهرست» اسم ۱۸ کتابش را یادآور شده است.
۹. سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی، متوفای (۳۰۰ هـ) او کتاب های متعددی نوشته است؛ مانند «کتاب الرحمة» و «مناقب شیعه».
۱۰. ابوالعباس حمیری قمی، عبدالله بن جعفر از اعلام غیبت صغری کتاب های زیادی نوشت از جمله کتاب «قرب الاسناد».
۱۱. ابوجعفر حمیری قمی، محمد بن عبدالله بن جعفر برخی نوشته اند که کتاب «قرب الاسناد» را «ابوجعفر حمیری» نوشته است.
۱۲. ابو زینب، محمد بن جعفر نعمانی، از شاگردان ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، نویسنده کتاب «الغیبة».

ب: وضعیت سیاسی

در بغداد، مرکز خلافت عباسی، در عصر غیبت صغری (مانند دوره گذشته)، شیعه از پایگاه سیاسی محروم بود. حکومت در دست عباسیان قرار داشت و آنان نسبت به «آل ابوطالب» به ویژه «آل علی - علیه السلام -» و شیعیان آن حضرت، حساسیت خاصی داشتند.

این حساسیت و ضدیت با شیعیان در برخی از موارد به اوج خود می‌رسید و گاهی نیز فروکش می‌کرد. در زمان خلافت «معتضد» عباسی (۲۷۹ - ۲۸۹ هـ) دشمنی نسبت به شیعیان بیش از زمان دیگر خلفای این دوره بود.

او در دوره ۱۰ ساله خلافت خود به ایجاد جو اختناق بر ضد شیعیان به نحو گسترده‌ای اقدام نمود و به تعبیر «شیخ طوسی» در زمان او از شمشیرها خون می‌چکید.

اما این وضع در زمان خلافت «مقتدر» عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ) تا حدودی دگرگون شد و در برخی موارد چرخش سیاست به نفع شیعه شد و شیعیان توانستند در مرکز خلافت، در تشکیلات سیاسی نفوذ و نقشی داشته باشند.

این دگرگونی با نفوذ خاندان «بنو فرات» شیعی در دستگاه خلافت آغاز شد.

«ابوالحسن، علی بن محمد» ابن فرات، ۳ بار به مقام وزارت رسید:

۱. از سال (۲۹۶ - ۲۹۹ هـ)

۲. از سال (۳۰۴ - ۳۰۶ هـ)

۳. از سال (۳۱۱ - ۳۱۲ هـ)

در خلال سال‌های وزارت «علی بن فرات» شیعی، برای شیعیان آزادی نسبی به وجود آمد و آنان از این فرصت پیش آمده در جهت احیای مرام شیعی بهره بردند.

این دوره که با سفارت «حسین بن روح نوبختی» همزمان بود، فرصت خوبی شد تا او بتواند بهتر سازمان مخفی سفارت و وکالت را رهبری کند. «حسین بن روح» در زمان «ابن فرات» در میان رجال سیاسی از موقعیت خوبی بهره‌مند شد و از این فرصت برای بهبود وضع شیعیان استفاده کرد.

ج: وضعیت اجتماعی

در مرکز خلافت عباسیان و نیز در مناطقی که حکومت‌های عباسی نفوذ و حضور اجتماعی گسترده‌ای داشت، شیعه در این دوره در تمامی این مناطق از نفوذ قابل توجهی برخوردار بود. اما علی‌رغم این نفوذ گسترده، چند عامل زیر باعث محدودیت، آزار و رنجش شیعیان، در این دوره شده بود:

۱. سیاست ضد شیعی حاکمان عباسی.

۲. پیروزی و غلبه مکتب اشعری بر علیه (معتزله و شیعه).

۳. جنایات وحشیانه «قرامطه» و «زنگیان» که با تبلیغات گسترده، مسؤولیت اینها را متوجه شیعیان نمودند.

از این رو وقتی «قرمطیان» در سال (۳۱۱ هـ) به کاروان زائران خانه خدا حمله کردند و جنایات وحشتناکی مرتکب شدند، با تبلیغات گسترده کوشیدند تا شیعیان را مسبب این جنایات قرار دهند، مردم بغداد بر ضد وزیر شیعی، «علی ابن فرات» شعار دادند. به دنبال این، «ابن فرات» و پسرش از وزارت و مقام اداری خلع شدند و سپس دستگیر، محاکمه و اعدام گردیدند.

در همین ارتباط «حسین بن روح نوبختی»، سومین نایب خاص امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) نیز دستگیر و روانه زندان شد.

اما در خارج از قلمرو حکومت عباسیان، در مناطق خودمختار و یا مستقل، به ویژه در مناطقی که حکومت‌های انقلابی شیعی برقرار بود، شیعیان در وضعیت اجتماعی بهتری قرار داشتند.

خلاصه: در عصر «غیبت صغری» حکومت و خلافت در اختیار ۶ تن از خلفای عباسی بود. اوضاع سیاسی و ویژگی‌های آن در امتداد ویژگی‌های دوره قبل از عصر غیبت بود و به موازات گذشته، استیلای موالی و به ویژه ترکان، ضعف رو به ازدیاد حکومت مرکزی و قدرت طلبی و ایلیان ادامه داشت.

در این دوره، مرکز خلافت از سامرا به بغداد منتقل شد. آشوب های متعددی به راه افتاد. قیام های برخی از علویان، تشکیل دولت ها و حکومت های مستقل و خودمختار از ویژگی های سیاسی این دوره است.

وضعیت اجتماعی نیز در ادامه وضع اسفناک و ناهنجار دوره گذشته بود. اختلافات فرقه ای، مذهبی و قومی، شکاف عمیق بین فقرا و اغنیاء، خوشگذرانی، اسراف و تبذیر خلفا، وزرا، اعیان و اشراف از ویژگی های اجتماعی این دوره است.

در زمینه فکری نیز، شکل گیری مکتب فکری اشعری و غلبه آن بر مکتب اعتزال و تدوین کتب روایی از ویژگی های این عصر است.

امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) در دوره غیبت صغری، چهار سفیر و نایب خاص داشتند، این چهار تن به «نواب اربعه» معروفند که به ترتیب عبارتند از: «ابو عمرو، عثمان بن سعید عمّری»، «ابو جعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمّری»، «ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی» و «ابوالحسن علی بن محمد سمّری» که در این مدت ساله «غیبت صغری» عهده دار امر نیابت و سفارت بودند.

کیفیت ارتباط سفیران با شیعیان به دو صورت بود، با واسطه وکیل و بدون واسطه وکیل، اما اصل در «سازمان وکالت» ارتباط با واسطه بود.

وظایفی که «نواب اربعه» بر عهده داشتند، عبارتند از:

۱. زدودن شك و حیرت مردم درباره وجود امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه).

۲. حفظ امام از راه پنهان داشتن نام و مکان امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه).

۳. سازمان دهی و سرپرستی «سازمان وکالت».

۴. پاسخ گویی به پرسش های فقهی، مشکلات و شبهات عقیدتی و ...

۵. آماده سازی مردم برای پذیرش «غیبت کبری».

از میان این وظایف، اولین وظیفه، بیش از همه بر دوش «عثمان بن سعید» سنگینی می کرد و آخرین آن، بر دوش «سمّری» آخرین سفیر امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه) بود. در این فصل همچنین مروری داشتیم بر: نصب وکلای عام در این دوره، اسامی برخی از وکلای خائن و مدعیان دورغین وکالت، و وضعیت فکری، سیاسی و اجتماعی شیعه در این دوره.

سازمان وکالت

در بحث تاریخ عصر غیبت، به نهاد وکالت که نقش ارتباطی بین شیعیان و امامان علیهم السلام را داشته، اشاره ای شد. این مجموعه با تدبیر و رهبری امامان معصوم و برای حفظ جامعه شیعه به وجود آمد و نقش آن به ویژه در طول غیبت صغرا بسیار با اهمیت بود.

«وکالت» به معنای ناتوانی از انجام مستقیم یک کار و اعتماد بر دیگری در آن کار است. در کتاب های فقهی «وکیل» به کسی گفته می شود که از سوی دیگری به انجام کاری یا تصرف در امری مأمور شود. از آنجا که ارتباط مستقیم امامان علیهم السلام با شیعیان در نقاط دوردست و حتی نزدیک، امکان نداشت یا با زحمت و خطرهایی همراه بود، امامان شیعه، وکیلانی را برگزیدند که در نواحی مختلف شیعه نشین امور مربوط به امامان را عهده دار شدند.

عوامل شکل گیری سازمان وکالت و استمرار آن

ممکن است گفته شود که امور امامان علیهم السلام با تعیین یک یا چند وکیل در هر دوره ای انجام می گرفت. با این حال چه نیازی به تشکیل نهادی به نام سازمان وکالت بود؟ و آیا واقعاً مجموعه ای وجود داشته که اساسنامه ای مشخص داشته و تحت مدیریت واحد و با داشتن برنامه ای منسجم برای اهدافی فراتر از انجام امور فردی، فعالیت می کرده است؟ برای پاسخ به این سوال، لازم است عوامل تشکیل سازمان وکالت را بشناسیم:

۱. ضرورت ارتباط میان رهبری و پیروان

وجود ارتباط بین رهبری و پیروان در هر نظام دینی، سیاسی اجتناب ناپذیر است. به دلیل گستردگی جهان اسلام و پراکندگی جمعیت شیعیان در نقاط مختلف جهان مانند عراق، حجاز، ایران، یمن، مصر و مغرب، امامان معصوم علیهم السلام در بعضی از دوره ها، وکیلان متعددی را برگزیدند که رابط میان آن ها و شیعیان باشند. لزوم وجود وکلا هم به دلیل مشکلات سفر از مناطق دور دست به نقطه سکونت امام علیه السلام بود و هم به سبب شرایط سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی که به دلیل سلطه عباسیان ایجاد شده و برای امامان و شیعیان آن ها محدودیت بسیاری به وجود آورده بود. در چنین شرایطی، سازمان وکالت در روندی رو به رشد، شکل گرفت، تا در فعالیتی منسجم و البته پنهان و در عین حال، گسترده و فراگیر، امور مربوط به امام و امت را انجام دهد؛ چرا که این امور فراتر از پاسخ به چند سؤال شخصی و حکم فردی یا رساندن اموال شرعی به امام بود؛ چنان که در ادامه بحث، بیان خواهد شد.

۲. تعیین تکلیف برای شیعیان در زمان حبس و حصر امامان

گرچه اصل ارتباط بین امام و شیعیان، ضرورت وجود وکیلان را توجیه می کند ولی آن گاه که امامان معصوم علیهم السلام در اثر ظلم و ستم حاکمان در حبس قرار می گرفتند یا در خانه خود محصور می شدند، نیاز به وکیل، بیشتر احساس می شد؛ به همین سبب دوره امام کاظم علیه السلام - که همراه با حبس و زندانی شدن آن حضرت بود - عصر رشد و گسترش نهاد وکالت بود همچنین بار دیگر در زمان عسکریین علیهما السلام - یعنی دوره امامت امام دهم و یازدهم - ضرورت وجود سازمان وکالت، آشکارتر گردید و با رخداد غیبت امام دوازدهم و جریان نیابت نایبان، وکالت در شکلی فراگیرتر و جدی تر دنبال شد.

۳. آماده کردن شیعیان برای ورود به عصر غیبت

بدون شک، پدیده ی غیبت امام، رخدادی بی سابقه در رهبری شیعه بود؛ دوره ای که شیعیان، امکان ارتباط مستقیم با امام خود را نداشتند. پذیرش این شرایط و اعتماد کردن به افرادی که در غیبت امام، مرجع امور شیعیان باشند به تجربه ای موفق و کارآمد از وکیلان ائمه علیهم السلام نیاز داشت، تا آینده شیعه در عصر غیبت را روشن نگه دارد و نگرانی های احتمالی را بر طرف سازد؛ به همین سبب، امامان شیعه سال ها پیش از غیبت با ایجاد شبکه ارتباطی وکالت و توسعه روز افزون آن، این آمادگی را در شیعیان به وجود آوردند.

بررسی محدوده زمانی فعالیت سازمان وکالت

مسئله وکالت و وجود وکیل یا وکلایی برای امامان علیهم السلام سابقه ای دیرین داشته است؛ ولی به نظر محققان تا پیش از دوره امام صادق علیه السلام نهادی منسجم و تشکیلاتی منظم به نام سازمان وکالت از نظر تاریخی ثابت نشده است. از سوی دیگر با مطالعه وضعیت سیاسی زمان امام صادق علیه السلام و گستردگی جمعیت شیعیان در این دوره و لزوم ارتباط بین امام و شیعیان، زمینه های شکل گیری چنین سازمانی وجود داشته است؛ به ویژه که در منابع تاریخی، افراد متعددی به عنوان وکلای امام صادق علیه السلام نام برده شده اند؛ مانند عبدالرحمن بن الحجاج، معلی بن خنیس، نصر بن قابوس لخمی و غیر آن ها.

با توجه به قرائن و شواهد بیان شده می توان گفت که سازمان وکالت، از زمان امام صادق علیه السلام آغاز به کار کرده و تا پایان غیبت صغرا و مقارن با وفات نایب چهارم (۳۲۹ ق) فعالیت خود را ادامه داده و به پایان رسانده است؛ زیرا با شروع غیبت کبرا امام مهدی علیه السلام فرد یا افراد خاصی را بین خود و شیعیان به عنوان وکیل قرار نداده است؛ بلکه امور شیعیان را در یک دستور کلی به فقها و علمای شیعه سپرده است. این، همان جریان نیابت عامه است که با سازمان وکالت به معنایی که تاکنون بیان شد، متفاوت است.

گستره ی جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت

با توجه به گستردگی جمعیت شیعیان و عدم امکان ارتباط آن ها با امامان می توان به گسترده جغرافیایی سازمان وکالت پی برد؛ زیرا از سوی شیعیان در شهرهای گوناگون عراق مانند کوفه، بغداد، سامرا، مدائن و دورترین نقاط ایران، یعنی خراسان بزرگ، سیستان، همدان، اهواز و نیز در کشورهای یمن و مصر سکونت داشتند و از سوی دیگر در بسیاری از امور، به سؤال و ارتباط با امام خود نیاز داشتند. طبیعی بود که بیشتر آن ها امکان ملاقات حضوری با امامان را نمی یافتند و وکلای امامان علیهم السّلام واسطه ای بین شیعیان و امامان علیهم السّلام بودند.

گزارش های تاریخی نیز وجود وکلای فراوان را برای امامان علیهم السّلام در دوره های مختلف و در مناطق گوناگون تأیید می کند.

معرفی مهم ترین وکلای امامان علیهم السّلام و منطقه فعالیت آن ها

نام و شرح حال و منطقه فعالیت بسیاری از وکلای ائمه در کتاب های عالمان شیعه آمده است که نمونه هایی را در اینجا بیان می کنیم:

۱. با توجه به حضور بیشتر امامان در مدینه ی النبی، خاستگاه اصلی سازمان وکالت، این شهر مبارک بوده است. یکی از چهره های معروف وکلا، مُعلی بن خنیس است. وکیل امام صادق علیه السّلام در مدینه و اطراف آن بوده و گویی برای ارتباط با شیعیان به مناطق دیگر نیز سفر کرده است. او از وکلایی است که مورد ستایش امام صادق علیه السّلام واقع شده و افزون بر وکالت، امور شخصی آن حضرت را نیز بر عهده داشته است.

سرانجام معلی بن خنیس به وسیله ی حاکمیت عباسی شناسائی و دستگیر شد و به دست داوود بن علی به شهادت رسید. امام صادق علیه السّلام قاتل را نفرین کرد و او در همان شب به هلاکت رسید.

۲. کوفه از مهم ترین مناطق شیعه نشینی است که وکلای بسیاری در آن فعالیت داشته اند؛ از جمعه آن ها عبدالرحمن بن حجاج است که وکیل امام صادق علیه السّلام بوده است. امام صادق علیه السّلام به او فرمود:

یا عبدالرحمن! کَلِّمْ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَإِنَّ أَحَبَّ أُنْ بَرِي فِي رَجَالِ الشَّيْعَةِ مِثْلَكَ؛

ای عبدالرحمن! با اهل مدینه سخن بگو. من دوست دارم که در میان مردان شیعه، همچون تو دیده شود.

این سخن، نشان دهنده ی مقام علمی او و نزدیکی او به امام علیه السّلام است.

گفتنی است که وی نزد امام کاظم علیه السّلام نیز منزلتی بزرگ داشته و آن حضرت درباره او فرموده است: «أَنَّهُ لَتَقُولَ عَلَي الْفُؤَادِ؛ او در قلب من دارای مکانت و عظمت است».

۳. شهر قم از مراکز مهم شیعه است که سازمان وکالت در آن، حضوری چشم گیر داشته است و وکلای متعددی از ائمه در دوره های مختلف در این شهر به فعالیت مشغول بوده اند؛ از جمله عبدالعزیز بن المهتدی وکیل امام رضا علیه السّلام و زکریا بن آدم وکیل امام جواد علیه السّلام را می توان نام برد.

نیز از چهره های معروف وکلای ساکن در قم، احمد بن اسحاق قمی است که وکیل امام حسن عسکری علیه السّلام و نیز وکیل امام مهدی علیه السّلام در امور اوقاف قم بوده است. جریان ملاقات او با حضرت مهدی علیه السّلام در دوران کودکی آن حضرت، مشهور است.

۴. بغداد در طول فعالیت سازمان وکالت، از کانون های مهم این سازمان بوده است؛ به ویژه در عصر امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیه السّلام که وکلای ارشد این بزرگواران در این شهر فعال بوده اند. این شهر در دوره غیبت صغرا جایگاه مهم ترین یافت؛ زیرا در تمام این دوره، بغداد مرکز اقامت نایبان چهارگانه امام مهدی علیه السّلام و کانون رفت و آمد وکلا و شیعیان بوده است.

۵. اهواز نیز از مناطق شیعه نشینی بوده که در طول دوران امامت ائمه علیهم السّلام و به ویژه در عصر غیبت امام دوازدهم علیه السّلام محل فعالیت وکلای امامان بوده است. از چهره های برجسته وکیلان در این شهر، علی بن مهزیار اهوازی است که از سوی سه امام بزرگوار، حضرت علی بن موسی الرضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیه السّلام به عنوان وکیل ارشد در منطقه اهواز نصب شده بود؛ چنانکه ابراهیم بن مهزیار (برادر یا پسر عم او) نیز در همین منطقه وکیل بوده است. او شخصیتی و الامقام است که از دوره امام هادی علیه السّلام تا عصر غیبت صغرا وکیل امامان در اهواز بوده است. پس از او فرزندش محمد بن ابراهیم نیز در غیبت صغرا به جای پدر عهده دار این مقام شد.

وظایف و مسئولیت های سازمان وکالت

برخی از محققان وظیفه اصلی سازمان وکالت را دریافت اموال و وجوه شرعی و تحویل آن ها به ائمه علیهم السّلام دانسته اند؛ ولی شواهد تاریخی، گویای این است که این سازمان، کارکردهای گوناگونی داشته است. در این بخش، مهم ترین وظایف این مجموعه را براساس منابع حدیثی شیعه بیان می کنیم:

۱. دریافت وجوه شرعی و تحویل آنها به امام

بدون شک، رسیدگی به امور مالی شیعیان از مهم ترین مسئولیت های وکیلان بوده است.

آن ها صدقات، هدایا، نذورات و خمس و زکات شیعیان را دریافت می کردند و به صورت مستقیم یا با واسطه، به امام زمان خود تحویل می دادند. این اموال زیر نظر امام در راه های مختلف از جمله مصالح عمومی شیعیان و نیاز مستمندان شیعه به ویژه بنی هاشم و نیز تقویت سازمان وکالت و... هزینه می شد. در مواردی بعضی از این امور با اجازه امام و توسط خود وکیلان انجام می گرفت.

۲. راهنمایی و ارشاد شیعیان و مناظره با مخالفان

بنابر شواهد فراوان، امامان علیهم السّلام شیعیان را برای شناخت حق، به وکیلان سرشناس خود ارجاع می دادند. وکلا و نایبان چهارگانه عصر غیبت در مسائل اعتقادی، به ارشاد و راهنمایی شیعیان می پرداختند و در مواردی سخن آن ها به عنوان سخن و بیان ائمه علیهم السّلام عقیده حق را از باطل جدا کرده است؛ برای نمونه، وقتی شیعیان درباره مقوضه و عقاید آنها از نائب اول سوال کردند او در پاسخ، دیدگاه مقوضه را در نسبت دادن خلق و رزق به امامان علیهم السّلام، رد کرد و آن را به ذات مقدس ربوبی مربوط دانست. با این موضع گیری، شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السّلام نیز در این موضوع به همین عقیده گرایش یافتند.

۳. کمک به حل مشکلات شیعیان

سازمان وکالت در همه دوره ها و به ویژه در عصر غیبت صغرا پناهگاه بسیار خوبی برای شیعیان بوده است. وکیلان می کوشیدند تا نیازهای مختلف شیعیان را برآورده کنند و این کار در موارد متعددی به دستور خاص امامان علیهم السّلام انجام می شد؛ از جمله این موارد، حل اختلافات پیش آمده در میان شیعیان بود که گاهی وکلا مأمور می شدند تا در این راه، وجوه مالی مربوط به امام را هزینه کنند؛ برای نمونه در اختلاف دو نفر از شیعیان در مورد ارث، یکی از وکلای امام صادق علیه السّلام به نام مفضل بن عمر، مأمور شد که از سوی امام علیه السّلام چهارصد درهم بپردازد و اختلاف آن ها را برطرف کند.

جالب است بدانیم که رفع مشکلات شیعیان تا آنجا مهم بوده و هست که یکی از وکلای امام کاظم علیه السّلام به نام علی بن یقظین با نفوذ در دستگاه خلافت عباسی به این کار اهتمام ورزید و امام هفتم علیه السّلام رضایت خود را از کارهای او این گونه اعلام فرمود:

انّ الله مع کل طاغیة وزیراً من اولیائه یدفع به عنهم؛

خداوند به همراه هر طاغوتی، وزیری از اولیای خود دارد که به وسیله او از دوستان خود دفع بلا می کند و تو از آنان هستی ای علی!

ساختار سازمان وکالت

وکالت امامان، رسالتی سنگین در جامعه شیعی بوده که عملکردی منظم و حساب شده و تشکیلاتی را به دنبال داشته است. بررسی فعالیت های این سازمان و شیوه عملکرد عناصر گوناگون آن در رده ها و مراتب مختلف، گواه این ادعاست؛ چنانکه موفقیت این نهاد شیعی در حفظ مکتب و جمعیت شیعه در اوج خفقان حاکمان ستمگر، شاهد دیگری بر ساختار قوی مدیریت مستحکم آن است. اکنون به بررسی عناصر گوناگون سازمان وکالت می پردازیم:

۱. رهبری سازمان

در رأس نهاد وکالت در سراسر دوران فعالیتش، شخص امام معصوم علیه السلام در هر زمان بوده که مهم ترین امور این نهاد به وسیله او انجام می گرفته است. اموری مانند تعیین وکلای نواحی و بررسی عملکرد آنان، معرفی وکلا به شیعیان و شناساندن فضایل ایشان، تأمین مالی وکیلان، عزل و برکنار وکلای فاسد و خائن و معرفی جریان های دروغین مدعی وکالت و بابیت و برخورد با آنان، همه بر عهده امام به عنوان رهبر جریان وکالت بوده است.

بدیهی است این مدیریت الهی و معصوم، ضامن بقا و تداوم این سازمان و اعتماد و اطمینان شیعیان به آن در همه دوره ها، به ویژه در عصر غیبت امام زمان علیه السلام بوده است.

۲. وکیل ارشد یا سروکیل

برای انجام بهتر امور وکالت، مناطق مختلف شیعه نشین تقسیم بندی و برای هر منطقه، وکیل ارشدی نصب می شد که وظیفه او رسیدگی و نظارت بر کار وکلای آن منطقه بود چنانکه وکلای جزء وظیفه داشتند به وکیل ارشد مراجعه کرده و در امور وکالت با او هماهنگ باشند. طبق شواهد تاریخی، از نظر سازمان وکالت چهار منطقه اصلی برای شیعیان وجود داشت؛

- منطقه بغداد، مدائن و کوفه؛

- بصره و اهواز؛

- قم، همدان و مناطق جبال؛

- حجاز، یمن و مصر.

برای مثال در عصر امام صادق و امام کاظم علیهم السلام عبدالرحمن بن حجاج وکیل ارشد عراق بود و در عصر غیبت صغرا ابوالحسین اسدی رازی، کار نظارت بر فعالیت وکلای نواحی شرق ایران را به عهده داشت، حاجز بن یزید و شاء نیز در بغداد، زیر نظر نایب اول و دوم فعالیت می کرد و خود نیز بر کار برخی از وکلای ایران نظارت داشت.

۳. وکلای ثابت و سیار

در هر منطقه ای از مناطق شیعه نشین و به تناسب وسعت و گستردگی آن، چندین وکیل به امور امام و شیعیان رسیدگی می کردند. بیشتر این وکلا، در منطقه فعالیت خود ساکن بودند؛ ولی شواهدی هست که نمایندگان سیاری هم برای امامان وجود داشته اند که به مناطق مختلف اعزام می شدند تا ضمن نظارت بر کار وکلای مقیم، وسیله ای برای ارتباط آنان با امام علیه السلام باشند.

نقل شده است که احمد بن محمد بن عیسیای قمی در مدینه نزد امام جواد علیه السلام بود و قصد داشت درباره زکریا بن آدم از حضرت سؤال کند. امام، خود آغاز به سخن کرده، فرمود: «خدمت او به پدرم و به من جای انکار نیست». سپس فرمود: نامه مرا به او [= زکریا] برسان و بگو مال [جمع شده نزد خود] را به نزد من ارسال نماید...».

ویژگی ها و شرایط لازم برای وکیلان

بدیهی است که وکلا به دلیل شایستگی و لیاقت، به این سمت می‌رسیدند و این شایستگی به دلیل وجود صفاتی بود که آن‌ها را در انجام امور مربوط به وکالت کمک می‌کرد. مهم‌ترین ویژگی‌های لازم برای وکالت، عبارتند از:

۱. بهره‌مندی از عدالت و پرهیزگاری

جایگاه وکالت امام، جایگاهی مهم و حساس است و وکلا افرادی بودند که مورد اعتقاد امام و امت بودند. بدیهی است که برای چنین موقعیتی، صفت تقوا و عدالت، ضرورت داد و وکیل باید انسانی مؤمن، مودب به آداب الهی و متخلق به اخلاق اسلامی باشد.

مطالعه شرح حال وکلای امامان علیهم‌السلام نشان می‌دهد که در میان آن‌ها کسانی که دارای مراتب بالای ایمان و پرهیزگاری باشند، فراوان بوده‌اند و در مواردی به دلیل همین شایستگی، مورد تکریم و تعظیم امامان واقع شده‌اند.

۲. برخورداری از صفت امانتداری

از آنجا که وکیل امام نماینده آن حضرت در میان مردم، و واسطه میان ایشان و امام بود، بایستی انسانی امین و درستکار می‌بود؛ زیرا تنها در این صورت بود که مورد اعتماد و اطمینان پیروان امام قرار می‌گرفت. البته این امانتداری و وثاقت (=قابل اطمینان بودن) در همه امور مربوط به وکالت، اهمیت داشت؛ هم در انجام امور مالی و دریافت اموال شیعیان و رساندن آن‌ها به امام معصوم علیه‌السلام و هم در مواردی که وکلا علاوه بر امور مالی، پناهگاه علمی شیعیان به شمار می‌رفتند و مؤمنان به سخن آن‌ها همچون سخن امام علیه‌السلام اعتماد می‌کردند. در مورد اخیر، معمولاً امامان علیهم‌السلام به وثاقت وکیل تصریح نموده، آن‌ها را به شیعیان اعلام می‌کردند؛ چنانکه امام عسگری علیه‌السلام درباره ی عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان فرمود:

العمری و ابنه ثقتان، ما آدیا عنی فعنی یودیان؛

عمری و پسرش، هر دو ثقة [و امین] هستند؛ آنچه را آن دو از من نقل کنند [و به من استناد دهند] از من نقل می‌نمایند.

گفتنی است که وثاقت وکیل، ویژگی بسیار مهمی است که هم در ابتدای گزینش او به سمت وکالت و هم در استمرار این مقام برای او ضرورت دارد و چنانچه وکیلی در ادامه ی حیات خود، گرفتار لغزش می‌شد و از مسیر امانتداری بیرون می‌رفت، از سامان وکالت اخراج و به وسیله امام علیه‌السلام یا وکلای ارشد به شیعیان معرفی می‌شد. این امر، حکایت از نظارت مستمر رهبری بر سازمان وکالت دارد.

یکی از وکلای معروف، احمد بن هلال کرخی است که با وجود سابقه وکالت برای امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام در زمان وکالتش برای امام عسگری علیه‌السلام گرفتار خیانت مالی شد و آن حضرت در توقیعی، او را لعن و نفرین کرد. احمد بن هلال در عصر غیبت صغرا نیز به معارضه با نایب دوم امام زمان پرداخت و بار دیگر از سوی ناحیه مقدسه امام عصر علیه‌السلام، توقیعی درباره او صادر شد و امام آشکارا از او بیزاری جست.

بنابراین وثاقت، شرط اساسی وکالت امامان علیهم‌السلام چه در شروع وکالت و چه در ادامه آن بوده است و حتی برخی وکلای با سابقه گرفتار انحراف شده و بدعایت گردیدند.

۳. رازداری و پنهان کاری

از آنجا که سازمان وکالت در طول زمان فعالیت، به شدت از سوی حاکمان ستم‌گر تحت تعقیب قرار داشت وکلا بایستی انسان‌هایی رازدار می‌بودند، تا اسرار این سازمان و فعالیت‌های آن از نگاه تیز جاسوسان حکومتی پنهان بماند؛ زیرا افشای فعالیت‌های سازمان می‌توانست برای امام و نیز شیعیان و به ویژه شبکه گسترده وکالت، دردسرهای فراوان ایجاد کند؛ به همین منظور، وکلا به شدت اهل پنهان کاری بودند و ارتباطات سازمانی خود را مخفی نگه می‌داشتند. در غیبت صغرا این شیوه بیشتر دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که نایب اول و دوم در پوشش روغن فروشی با امام و شیعیان ارتباط برقرار می‌کردند.

مدعیان دروغین وکالت

علاوه بر بعضی از وکیلان که در ادامه کار وکالت، به خیانت روی می آوردند و مورد لعن امام علیه السلام قرار می گرفتند، گونه ای دیگر از انحراف در وکالت پدید آمد و آن، ادعای دروغین وکالت از سوی کسانی بود که هرگز سابقه وکالت نداشتند؛ ولی با انگیزه های مختلف، خود را وکیل یا نایب امام خوانده، برای مدتی، برخی را به خود جذب کردند.

جریان انحراف مدعیان وکالت، هم در عصر حضور امامان و هم در عصر غیبت امام دوازدهم علیه السلام وجود داشته و البته در عصر غیبت، بیشتر و گسترده تر بوده است.

وکالت امام معصوم نزد شیعیان، جایگاه والایی داشت و وکیل، مورد احترام ایشان و برخوردار از منزلت اجتماعی بود. به علاوه مهم ترین کار وکلا، دریافت وجوه شرعی متعلق به امام بود و این اموال در دسترس وکلا بود. این ها و انگیزه های دنیایی دیگر مانند حسادت و عقاید باطل، سبب شد که افرادی به دروغ، ادعای وکالت کنند و سبب انحراف بعضی از عوام شیعه شوند.

حاکمان عباسی که این جریان های انحرافی را در راستای سیاست خود می دیدند، تا زمانی که حساسیت عمومی برانگیخته نمی شد، از آن حمایت می کردند.

امامان علیهم السلام و نیز وکلای ارشد و نایبان خاص امام دوازدهم علیه السلام در برابر مدعیان وکالت واکنش نشان داده، سعی در افشای ماهیت آن ها داشتند.

در زمان امامت امام جواد علیه السلام، احمد بن محمد سیاری، وکالت و بابیت آن حضرت را ادعا کرد. امام در واکنش به این ادعای دروغ، ضمن ردّ این ادعا، شیعیان را از پرداخت هرگونه وجهی به وی نهی کرد و فرمود:

او در مقام و موقعیتی نیست که مدعی آن است و چیزی به وی پرداخت نکنید.

محمد بن نصیر النمیری در عصر نایب دوم امام مهدی علیه السلام مقام نیابت را برای خود ادعا کرد؛ ولی به دلیل سخنان کفرآمیزش رسوا شد. نایب دوم نیز او را لعن کرد و شیعیان به پیروی از او چنین کردند؛ گرچه از سوی وزیر دربار، مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفت..

توقیعات

در کتب روایی، فقهی و تاریخی شیعه قسمتی از مکتوبات ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان «توقیعات» آمده عمده آنها - از لحاظ کمیت و کیفیت - توقیعاتی است که از سوی امام زمان حضرت حجة بن الحسن ارواحنا فداه صادر گردیده است و توقیعات صادره از ائمه دیگر بسیار کمتر بوده است.

توقیعات صادره از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

در کتاب های معروف شیعه و امامیه، همچون: کمال الدین شیخ صدوق، غیبت شیخ طوسی، احتجاج طبرسی، بحار الانوار مجلسی و کتب دیگر، حدود هشتاد توقیع از ناحیه ی مقدس امام زمان علیه السلام نقل شده است که برخی از آنها خطاب به سفرا و نواب خاص است، برخی خطاب به علما و فقهای شیعه، برخی دیگر در پاسخ به سؤالات است و در برخی به تکذیب و لعن و نفرین کسانی پرداخته شده که به دروغ، ادعای بابیت و سفارت از طرف آن حضرت داشته اند. [۲]

توقیعات امام مهدی علیه السلام را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) توقیعات غیبت صغرا:

در دوران محدود غیبت صغرا (۲۵۵- تا ۳۲۹ ق. که تقریباً ۷۴ سال می شود، توقیعاتی به واسطه چهار نایب حضرت عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمری) در جواب سؤالات و شبهات صادر می شد. مضمون اصلی چنین توقیعات، تعیین تکالیف برای شیعیان بوده و حضرت سعی می کرد که آنها را از سردرگمی نجات دهد.

ب) توقیعات غیبت کبرا:

در زمان غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام، بدون شک ارتباط شیعیان با آن حضرت به طور غیرمستقیم برقرار است و یکی از راه‌های این ارتباط، صدور توقیعات شریف از آن حضرت به خواص و بزرگان شیعه است. در توقیعات زمان غیبت کبرا، دو نکته مهم وجود دارد:

اولاً، چنین توقیعاتی مگر در مواقع ضرورت قابل افشا نبوده و هر کسی نمی‌توانست به مضمون چنین توقیعاتی دست یابد. ثانیاً، پاسخ به شبهات، جرح و تعدیل شخصیت‌ها، تحلیل مسائل روز و... از محورهای اساسی چنین توقیعاتی است. توقیع صادره از آن حضرت خطاب به شیخ مفید رحمة الله علیه نمونه توقیعات آن حضرت در زمان غیبت کبری است.

ویژگی های توقیعات صادره از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

اکنون به طور اجمال، بخش هایی از ویژگی‌ها و مزایای توقیعات مقدسه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می‌کنیم و به بررسی عمومی و کلی مسائل طرح شده در آنها می‌پردازیم:

۱) رابطه اعجاز با توقیعات، نظر به این که توقیعاتی که در پاسخ به سؤالات و درخواست ها صادر می‌شد، معمولاً ظرف سه روز انجام می‌گرفت، شاید نتوان ادعا کرد همه آنها توأم با اعجاز بوده، گرچه نحوه صدور توقیعات و چگونگی ارتباط نواب خاص امام زمان با آن حضرت فاش نشده است، اما در بخشی از توقیعات، معجزه‌آمیز بودن آنها کاملاً مشهود است و به طور قطع می‌توان گفت صدور آنها به طور عادی صورت نگرفته است.

مثلاً در سال ۳۱۲ ق، از سوی حضرت بقیة الله در مورد گمراهی و انحراف ابن ابی‌عزافر شلمغانی، توقیعی صادر گشت که ناظران عینی گفته‌اند: هنوز مرکب آن تر بود و خشک نشده بود. (الغیبة، شیخ طوسی، ۱۹۵ به بعد؛ بحار الانوار، ۳۷۶/۵۱)

و نیز محمد بن فضل موصلی شیعه بود ولی نیابت جناب حسین بن روح را قبول نداشت، روزی هنگام بحث با یکی از دوستانش به نام حسن بن علی و جناء و به پیشنهاد او برای آزمودن نایب امام علیه السلام مطالبی را کاملاً محرمانه با هم توافق کردند و حسن بن علی و جناء کاغذ سفیدی از دفتر موصلی جدا کرد و قلمی تراشید و با آن بدون مرکب مطالبی بر روی آن ورقه نوشت، سپس آن را مهر کرد و توسط خدمتکار نزد حسین بن روح فرستاد.

ظهر همان روز جواب نامه در همان ورقه ارسالی آمد که فصل به فصل با مرکب نوشته بود. (الغیبة، شیخ طوسی، ۱۹۲-۱۹۳ و مشابه این اعجاز در کمال الدین، ۴۸۸/۲ به بعد) همچنین از ابوحسین اسدی روایت شده که گفت: توقیعی توسط شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان عمروی بدون این که من از او سؤالی کرده باشم به من رسید، بدین عبارت: «بسم الله الرحمن الرحیم، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر کسی که در همی از اموال ما را حلال شمارد».

اسدی گوید: به خاطر رسید که این توقیع درباره کسی است که در همی از مال ما را حلال شمارد، نه کسی که حلال نداند و از آن بخورد، گوید به خدا سوگند که چون بار دیگر در توقیع نظر کردم دیدم به همان مضمونی که در دلم بود تغییر یافته است: «لعنت خدا و فرشتگان، و همه مردم بر کسی که در همی از مال ما را به حرامی بخورد». (الاحتجاج، ۳۰۰/۲ به بعد)

این معجزات در مرحله صدور بود، اما در متن خود توقیعات موارد بسیار زیادی از معجزات مشهود است که بیشتر به صورت خیرهای غیبی از حوادث آینده کارها و مذاکرات خصوصی، شفای بیماران، حاملگی و خصوصیات مولود و غیره می‌باشد. (کلمة الامام المهدی، ترجمه فارسی، ۱۹۴/۱ به بعد؛ فهرست موضوعی توقیعات)

۲) استدلال به توقیعات، علمای شیعه در رشته‌های مختلف اعتقادی، فقهی و اخلاقی به توقیعات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استناد و استدلال می‌کنند، بعضی از علما اصل صدور توقیع را از آن حضرت، از جمله دلایل وجود شریف آن بزرگوار شمرده‌اند، مانند مرحوم شیخ علی اکبر نهایندی در این باره چنین گفته است: «تمامت این توقیعات شریفه و مکتوبات منیفه - چنان که در اول رقم دوم از توقیعات ذکر نموده‌ایم - از جمله دلایل بر ثبوت و اثبات

وجود فائض الجود آن بزرگوار است، زیرا که مکتوب و توقیع بدون کاتب و موقع، بلکه مطلق اثر بدون مؤثر نشود و نشاید». (العبقری الحسان، ۲۰۸/۲)

در فقه نیز توقیعات را به منزله يك دليل و حجت شرعی می‌شمارند و در استنباط احکام به آنها استناد می‌کنند، این کار با بررسی سند و ارزیابی روایان توقیع - از جهت دیانت و وثاقت - شروع می‌شود، چنان که قاعده برخورد با هر حدیث و روایت همین است و پس از اطمینان یافتن از صحت سند، بر آن اعتماد می‌کنند و به عنوان يك حدیث معتبر با آن مواجه می‌شوند، آنگاه دلالت آن را به بحث می‌گذارند، و در صورتی که در اخبار، معارضی برای آن یافت شود، طبق قواعد علم درایه و فقه، به چگونگی جمع بین هر دو، ترجیح نص بر ظاهر می‌پردازند. (اخبار علاجیه، تعادل و تراجیح)

۳) خط توقیعات، به طوری که در چندین مورد روایان تصریح کرده‌اند، توقیعات مقدسه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دستخط شریف خود آن حضرت صدور می‌یافته و جمعی از بزرگان محدثین و وکلای حضرتش با آن آشنا بوده و آن را می‌شناختند و عباراتی همچون: «فوقع بخطه، بخط اعرفه، رأیت التوقیع بخطه و...» دلیل این مطلب است (تاریخ الغیبة الصغری، ۴۳۰ به بعد؛ حکمة الامام المهدی، ۱/۳۹۹) و بنابر بعضی از روایات، خط مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به خط پدر بزرگوارش بسیار شباهت داشته است (مناقب، ۳/۵۳۳) و با توجه به این که در طول مدت نیابت نواب اربعه، این توقیعات به طور یکنواخت ظاهر می‌گشت شیوه‌ای کاملاً مطمئن برای یقین به صدور آنها از شخص امام علیه السلام بود و راه را برای افراد فرصت طلب و مغرض می‌بست که هرگز نتوانند نامه‌های جعلی به نام آن حضرت درست کنند و مردم را به وسیله آنها فریب دهند.

البته توقیعات را به خط امام علیه السلام معمولاً بعضی از افراد معتمد مشاهده می‌کردند. سپس از روی آنها نسخه برداری و رونویسی می‌شد، یا مضمون آنها را به ذهن می‌سپردند ولی بعضی از توقیعات را به اقتضای مصلحت در بین عموم شیعیان منتشر می‌ساختند.

۴) همه توقیعات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط نواب خاص آن جناب برای افراد ظاهر می‌گشت و ارتباط کتبی با حضرتش فقط از طریق ایشان انجام می‌گرفت و حتی وکلای آن حضرت که در بلاد مختلف بودند، نامه‌های خود و دیگر افراد را به بغداد نزد نایب امام می‌فرستادند و از او پاسخ دریافت می‌کردند، شیخ طوسی در کتاب الغیبة (صفحه ۲۵۷) می‌گوید: «و در زمان سفیران ستوده آن حضرت، جمعی از افراد مورد وثوق بوده‌اند که از سوی سفرای منصوب شده اصلی، توقیعات بر آنان وارد می‌شد...» و نیز صاحب نظران در شرح احوال و ذکر خصوصیات جمعی از وکلا، این نکته را متذکر شده‌اند. (کلمة الامام المهدی، ۱/۱۴۵ به بعد)

شایان تذکر است که طبری در احتجاج (۱/۳۱۸ - ۳۲۵) دو نامه از حضرت مهدی ارواحنا فداه به شیخ مفید نقل کرده است، این نامه‌ها توسط شخص مورد اعتمادی به شیخ مفید رسیده ولی نام آن شخص ذکر نشده است. چند تن از مؤلفین این دو نامه را در شمار توقیعات آن حضرت آورده‌اند. (مستدرک سفینة البحار، ۸/۳۴۱)

همچنین بعضی از معاصران پیامی که از سوی آن حضرت برای مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، توسط مرحوم شیخ محمد کوفی شوشتری نقل شده، به عنوان توقیع ذکر کرده‌اند.

۵) مدت خروج توقیع، توقیعاتی که در پاسخ به سؤالات صدور می‌یافت، به طور معمول ظرف دو تا سه روز می‌رسید، چنان که از چند روایت استفاده می‌شود و این مدت در ذهن افراد متمرکز بوده است و برنامه نایبان چنین بوده که سؤالات و تقاضاهای مراجعه کنندگان را در يك ورقة می‌نوشتند، سپس جواب آنها یکجا می‌آمد. (الغیبة، شیخ طوسی، ۱۸۴، ۱۹۰؛ تاریخ الغیبة الصغری ۴۳۵)

نحوه دیدار نایب امام با آن حضرت فاش نشده است. و گاه جواب سؤالی را شفاهی می‌گفتند که نایب شخصاً آن را ابلاغ می‌کرد و بسا می‌شد که اصلاً جواب نمی‌فرمودند، از جهت مصلحتی که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌دانستند، مثلاً کسی از امام تقاضا دارد که برایش دعا کند تا خداوند به او فرزند پسری عطا فرماید، ولی چون امام می‌داند که چنین چیزی نصیب آن شخصیت نیست پاسخی نمی‌دهد. (الغیبة، شیخ طوسی، ۱۹۵)

و مانند شخصی که جواب نامه‌اش نیامد، بعد معلوم شد که از مذهب تشیع برگشته و قرمطی شده است (الارشاد، شیخ مفید، ۲۳۲) و اما توفیعاتی که بدون سؤال و درخواست افراد صادر می‌گشت وقت معینی نداشت و هر موقع که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف صلاح می‌دانست، توفیعی می‌نوشت و مطلبی اظهار می‌فرمود.

۶) مطالب مطرح شده در توفیعات، موضوعاتی که در توفیعات حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است، شامل بسیاری از معارف و حقایق دینی و امور تربیتی و برنامه‌های زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد، که فهرست اجمالی آنها بدین قرار است:

الف) مباحث عقیدتی، در زمینه‌های مختلف توحید، نبوت، امامت، معاد و...

ب) امور اجتماعی، شامل مسائل اخلاقی، تربیتی، و شئون اقتصادی و مشکلات مالی

ج) وظایف و تکالیف شیعیان در عصر غیبت، بیان چگونگی توجه به خداوند، ایجاد زمینه‌های خودسازی، نحوه ارتباط با ایشان و پیروی از آن حضرت و آمادگی برای برپائی حکومت عدل گستر او

د) بیان قسمتی از احکام و مسائل فقهی در مورد نماز، روزه، حج، نذر، خمس، نکاح و...

ه) مطالبی در امور شخصی کسانی که از آن حضرت درخواست می‌کردند از قبیل نامگذاری فرزندان، آزادی برده و کنیز، انتخاب دوست، اجازه سفر و...

و) نصب و تأیید وکلا و نواب و دیگر امور مربوط به ایشان، افشاکردن تزویر مدعیان دروغین و طرد و لعن غلات و منحرفین.

۷) دفع خطر از شیعیان، در آن عصر که حکام ستمگر، برای شناسایی و شکنجه و آزار و نابودی شیعیان و پیروان اهل بیت عصمت علیهم السلام کمر بسته بودند و احياناً نقشه‌های ماهرانه‌ای طرح می‌کردند تا بلکه بتوانند تمامی آنها را از بین ببرند، تنها راه خلاصی از دامهای شیطانی بدخواهان، همین توفیعات بود.

به دو نمونه در این باره توجه می‌کنیم: اول یکبار که در مورد وکلا و نمایندگان حضرت علیه السلام نزد خلیفه غاصب سعایت شده بود، وی برای شناسایی و دستگیری آنان چنین دستور داد افراد ناشناسی را همراه با پول نزد آنها به جاسوسی بفرستید، اگر کسی از آنها چیزی پذیرفت او را دستگیر کنید. در این هنگام از ناحیه مقدسه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خطاب به همه وکلا فرمانی صادر شد که از هیچ کس چیزی نپذیرند و از گرفتن خودداری کنند و خود را بی‌اطلاع نشان دهند. (کافی، ۵۲۵/۱)

دوم: در يك زمان از سوی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دستوری صادر شد که از زیارت کاظمین و کربلا نهی کرده بودند. پس از چند ماه معلوم شد خلیفه در آن موقع دستور داده بود که هر کس به زیارت رود، در کمینش باشند و او را دستگیر کنند. (کافی، ۵۲۵/۱)

۸) بیزاری از منحرفان، در عصر غیبت صغری افرادی به عناوین مختلف و با مقاصد گوناگون به دروغ ادعاهایی می‌کردند و سعی داشتند دوستان و پیروان ائمه علیهم السلام را به سوی خود جلب کنند و آنها را فریب دهند و گمراه سازند و با توجه به این که این قبیل افراد کم و بیش در بین شیعیان آن زمان - و یا دست کم در بعضی از مناطق شیعه‌نشین - شهرت و احترامی داشتند و غالباً زیر پوشش ادعای نیابت و سفارت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دامهای خود را می‌گسترانیدند، لذا خطر آنها برای شیعیان و مسلمانان، از خطر کفار مشرکین بدتر بود و افشای تزویر و کشف نقاب از چهره کریه ایشان و طرد آنها از جوامع دینی، ضرورت داشت. از همین روی توفیعات مهمی درباره این افراد و بیزاری حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از آنها، از سوی آن جناب صدور یافته و مایه رسوایی و انزوای آنها شده است.

۹) توفیعات در کتابها و آثار بزرگان، نخستین کسی که توفیعات را جمع‌آوری کرده است: محدث گرانقدر ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری می‌باشد. و از جمله اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام

بوده، عصر غیبت صغری را نیز درك کرده، و توقیعات را به خط امام عجل الله تعالی فرجه الشریف دیده است. (رجال، نجاشی، ۱۵۲ به بعد؛ معجم رجال الحديث، ۱۰/۱۴۵)

از عبارت نجاشی برمی آید که توقیعات امام حسن عسکری علیه السلام را تدوین کرده است، گرچه آقا بزرگ در (الذریعه، ۴۰۱/۴) گفته: «التوقیعات الخارجة من الناحية المقدسة...».

فرزندان او احمد و جعفر و حسین و محمد نیز همگی با حضرت ولی عصر ارواحنا فداه مکاتبه داشته اند که سه توقیع در پاسخ به سؤالات محمد بن عبدالله حمیری در کتاب احتجاج آمده است. همچنین زیارت معروف «آل یس» و دعای بعد از آن، ضمن توقیعی خطاب به او صادر شده است.

همچنین در منابع اولیه حدیث همچون کافی؛ کمال الدین؛ ارشاد؛ غیبت شیخ طوسی؛ احتجاج و غیره و نیز مجموعه های بزرگ حدیث و کتب معتبره متأخرین مانند: بحار الانوار؛ وسائل الشیعه؛ وافی؛ مستدرک الوسائل و الصحیفة المهدیة در فصل های خاص و یا به طور پراکنده، توقیعات بسیاری آمده است.

در عصر حاضر نیز آثار ارزشمندی در این زمینه انتشار یافته است، از جمله: تاریخ الغیبة الصغری؛ کلمة الامام المهدی، ترجمه فارسی و استدراک، نشر آفاق (تهران، ۱۴۰۷ ق)؛ توقیعات مقدسه، اثر جعفر وجدانی؛ مجموعه سخنان، توقیعات و ادعیه حضرت بقیة الله، از خادمی شیرازی؛ نواب اربعه، راسخی نجفی.

۱۰) يك نمونه از توقیعات، از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل شده که گفت: وارد عراق شدم در حالی که شك و تردید داشتم، پس این توقیع برایم صادر گشت: «به مهزیاری بگو آنچه از سخنان دوستانمان در منطقه خودتان نقل کردی، دانستیم به آنها بگو: مگر سخن خداوند را نشنیده اید که فرموده: ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و ولی امر خودتان را. (سوره نساء، ۵۹) آیا جز این فرمان که تا روز قیامت وظیفه را مشخص کرده دستور دیگری هست؟ مگر نمی بینید که خدای عزوجل برایتان پناهگاه هایی قرار داده تا بدانها پناه برید و نشانه هایی نهاده که به وسیله آنها راه یابید، از عهد آدم علیه السلام تا زمانی که امام قبلی (حضرت عسکری علیه السلام) ظاهر گردید، هرگاه نشانه و روایتی ناپدید شد نشانه و پرچمی دیگر آشکار گردید و هر زمان که ستاره ای افول نمود ستاره دیگری طلوع کرد و چون خداوند او را قبض روح فرمود پنداشتید که پروردگار عزوجل وسیله و واسطه بین خود و خلقش را قطع نمود، هرگز چنین نبوده و نخواهد بود تا روز رستاخیز فرارسد، و امر خداوند آشکار گردد و آنان را خوش آیند نباشد.

ای محمد بن ابراهیم در آنچه که به سوی آن گام برداشته ای تردید به خود راه مده که خداوند زمین را از حجت تهی نگذارد، مگر نه پدرت پیش از وفاتش به تو گفت: هم اکنون کسی را بیاور که این سکه های طلا را سنجش و قیمت گذاری کند و چون انجام این کار به تأخیر افتاد و پیرمرد ترسید مبادا پیش از عملی شدن دستورش درگذرد، به تو گفت تو آنها را برای خودت قیمت کن.

آنگاه کیسه بزرگی بیرون آورد و به تو داد و سه کیسه و همیانی که سکه های مختلفی در آن بود نزد خود داشتی، پس آنها را ارزیابی کردی و در آن کیسه گذاشتی و پدرت با مهر خود آن را مهر کرد و به تو گفت تو نیز مهر کن پس اگر زنده ماندم خودم به آن سزوارترم و چنانچه از دنیا رفتم از خداوند اول نسبت به خودت و بعد در مورد من پرهیز و مرا خلاص کن و چنان باش که به تو گمان دارم.

خداوند تو را بیامرزد، دینارهای اضافی را که بر مجموع سکه های مربوط به منظور داشته ای که کمی بیش از ده دینار بود از آنها بیرون بیاور، و از سوی خود باز پس گیر که زمانه از گذشته دشوارتر است. خداوند ما را کفایت می کند و وکیل خوبی است. (کمال الدین، ۲/۴۸۶؛ بحار الانوار، ۳/۱۸۵/۵۳؛ کلمة الامام المهدی، ۱/۳۶۲)